... در ... روز ... باشد

... سرطان ... از روز

... که ... دارد ... که طالع

... از روز ... باشد

... روز دارد ... که در طالع

... انگاه ... قلم

... مشغول شود باید

... در آمدن ... و تنها بنشیند و

... و زبان بگیرد و سخن نکند و بجانب ...

... تمام شود سر قلم را بشکند و

... بیندازد و اگر ... باشد پشت ...

... کند و اگر ... کند پشت ...

... کند و ... قلم را بدندان بشکند

... دارد و بکس نگوید

... چون

خواهی که ... ساعت از روز گذشته ... هر گاه

که ... سایه ... قدم ... بود یک ساعت باشد

چون ... قدم ... دو ساعت باشد ... چون ...

قدم ... ساعت باشد ... چون ده قدم بود ...

باشد حوت پنج قدم برود ساعت پنجم است چون دو [illegible]
ششم باشد وچون روز بقرا رسیدن رسد که سایه بجانب مغرب کند
قرار فرو حساب نماید وباید که ستارها را بداند در ساعت وقدم پیمودن
که ساعت تعویذ بحکمی آسان بود سعد ونحس را بداند که بچه قدر باید نوشت
والله اعلم ودیگر بدانکه [illegible]
[illegible] حمل ثور سرطان اسد سنبله
واین پنج برج سی ویک روز است جوزا سی ودو روز است دلو میزان
حوت عقرب درین چهار برج سی روز است قوس جدی
بیست ونه روز است باب در دانستن [illegible] وجمع [illegible]
یکشنبه اول روز شمس نیم چاشت زهره نزدیک زوال عطارد
نزدیک پیشین قمر میان دو نماز زحل نماز دیگر مشتری آخر روز مریخ
دوشنبه اول روز قمر نیم چاشت زحل نزدیک زوال مشتری آخر
روز نماز پیشین مریخ میان دو نماز شمس نماز دیگر زهره آخر روز عطارد
سه شنبه اول روز مریخ میان دو نماز شمس نماز دیگر زهره آخر روز
عطارد نیم چاشت شمس نزدیک زوال زهره نماز پیشین عطارد نماز دیگر
زحل میان دو نماز قمر آخر روز مشتری اول روز عطارد نیم
چاشت قمر نزدیک زوال زحل نماز پیشین مشتری میان دو نماز مریخ
نماز دیگر شمس آخر روز زهره اول روز مشتری نیم چاشت
مریخ نزدیک زوال شمس نماز پیشین زهره میان دو نماز دیگر قمر آخر

حمل اسد قوس
ثور سنبله جدی
سرطان حوت عقرب
جوزا دلو میزان
هفت کوکب سیاره
شمس زهره عطارد
قمر زحل مشتری
مریخ

روز زحل جمعه اول روز زهره نیم چاشت عطارد نزدیک زوال قمر
نماز پیشین زحل میان دو نماز مشتری نماز دیگر مریخ آخر روز شمس
شنبه اول روز زحل نیم چاشت مشتری نزدیک زوال مریخ نماز
پیشین شمس میان دو نماز زهره نماز دیگر عطارد آخر روز قمر
باب در دانستن غالب و مغلوب باید دانی که طبع هر کس چه
طالع دارد وچگونه باید کرد ودرست حساب باید کرد بابجد که اسم
شخص و مادر او را بعدد را ورد دوازده دوازده طرح کرد تا او چه
طالع دارد ابجد هوز حطی
ا ب ج د ه و ز ح ط ی
ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت
ث خ ذ ظ ض غ وحساب را باید درست کرد که در حکم
اختلاف نشود حمل برج آتشی ونر است خانه مریخ است
بتعویذ آبی باید نوشت که آب بر آتش قوت دارد آب غالب
وآتش مغلوب ثور برج خاکیست وماده است در خانه زهره
است وبر تعویذ بادی باید نوشت که باد بر خاک قوة دارد باد
غالب وخاک مغلوب جوزا برج بادیست ونر است در خانه عطارد
است وبر تعویذ بادی باید نوشت که هرد وموافق افتد سرطان
برج آبیست وماده است در خانه قمر است وبر تعویذ بادی باید
نوشت که باد بر آب قوت دارد اسد برج آتشیست ونر است در خانه شمس
است وبر تعویذ آبی باید نوشت که آب بر آتش قوت دارد سنبله

ت ث ج
ا ب ج د ه و
ز ح ط ی ک
ل م ن س ع
ف ص ق ر
ش ت ث
خ ذ ظ ض غ

حمل ثور
جوزا سرطان
اسد سنبله میزان
عقرب قوس جدی
دلو حوت

برج خاکیست و ماده است در خانهٔ زهره است و برا تعویذ بادی باید
نوشت میزان برج بادی است و نر است و در خانهٔ زهره است
و تعویذ بادی باید نوشت عقرب برج آبیست و ماده است و خانهٔ
وی مریخ است و تعویذ وی را بادی باید کرد قوس برج آتشیست و
خانهٔ وی مشتری است و برا تعویذ آبی باید کرد جدی برج خاکیست و
ماده است در خانهٔ زحل است و برای تعویذ بادی باید نوشت دلو
برج بادیست و نر است خانهٔ وی زحل است و برا تعویذ بادی باید
نوشت حوت برج آبیست و ماده است و در خانهٔ مشتری است و برا
تعویذ بادی باید نوشت که باد غالب و آب مغلوب باب در اوقات
ساعات بدانک چون قمر در حمل بود نظر مریخ است نیکست سفر کردن
و جامهٔ نو پوشیدن و دیدار پادشاهان دیدن و رگ زدن و حجامت کردن و گو
بازی و صید کردن و ناخن چیدن و اسب و گاو خریدن و حمام
رفتن و رسول و نامه فرستادن و از بزرگان حاجت خواستن
و کتاب نوشتن غلام و کنیز خریدن و تعلیم گفتن و دارو خوردن اینها
همه خوبست و چون قمر در ثور بود نظر زهره است نیک بود و بنیاد
نهادن و بنا کردن و عمارت و زن خواستن و اسیر خریدن و قی و غرغره
و شراکت و وکیل کردن و درخت نشاندن و حاجت خواستن و بازرگانی
و طلب کارهای صلاح میانه است. دارو خوردن و حمام رفتن [illegible]
این برج [illegible]

نیکست دارو خوردن و حجامت کردن و زن کردن و بازرگانی و تعلیم
و انبازی و مناظره و سفر و قی و غرغره و گوی باختن و صید و عمارت
و دیدار پادشاهان دیدن و حاجت خواستن و جامهٔ نو پوشیدن و غلام
و کنیز خریدن و پسر بمکتب دادن و ضیاع خریدن و در شهر و خانهٔ
نو شدن و تخم افشاندن خوبست و آنچه بداست رگ زدن و حجامت
کردن و داغ نهادن و تقاضای رام کردن و درخت نشاندن و حلهٔ بکیل
در آوردن چون قمر در سرطان بود نظر قمر است نیکست جامهٔ نو بریدن
و پوشیدن و رنگ نمودن و سفر کردن و دیدار پادشاهان دیدن و حاجت
خواستن و رسول فرستادن و نامه نوشتن و چهارپایان خریدن و
گوی باختن و شراکت و تجارت کردن و خلعت از بزرگان خواستن و
مناظره کردن و رفتن پیش قاضی و ضیاع و زن خواستن و وکیل نمودن
خوبست نقل و تزویج و بنای نهادن بداست چون قمر در اسد بود
نظر شمس است نیکست دیدن پادشاهان و جنگ و کارزار کردن و آلت حرب
خریدن و دارو خوردن و بشهر و خانهٔ نو شدن و بنا نهادن و زن خواستن
غلام و کنیز خریدن و ضیاع خریدن و صید و حجامت کردن و مناظره
و بازرگانی کردن و ناخن چیدن و گوی باختن و فرزند طلب نمودن
و نامه و رسول فرستادن و رگ زدن و قی و غرغره و شرکت کردن
خوبست اما جامه بریدن و نو پوشیدن و حمام رفتن و تقاضای قرض
نمودن و طلب نمودن علم بدست چون قمر در سنبله بود نظر عطارد است

نیکست کودک بمکتب دادن و تعلیم و مناظره کردن و سفر و زراعت و تجارت
و جامه پوشیدن و رسول فرستادن و دیدن ملوک و دارو خوردن
و عمارت و بوستان ساختن غلام و کنیز خریدن و شهر و خانه نو شدن
خوبست آنچه میانه بود شرکت کردن و فصد و قی و غرغره و ناخن چیدن
وکیل نمودن غله و دیدن قاضی چون قمر در میزان بود نظر زهره است
نیکست رسول فرستادن و حاجت طلب نمودن و زن خواستن و نامه
فرستادن و آنچه میانه است دیدن مهتران و نو بریدن و پوشیدن و صید
کردن و گوی باختن و بازرگانی کردن و آنچه بد است امانت نهادن
و بحرب رفتن و انبازی کردن و تخم افکندن و دیدن قاضی و مشایخ
و مناظره کردن چون قمر در عقرب بود نظر مریخ است بد است تقاضای
وام کردن و بر تخت نشستن پادشاهان و گوی باختن و عقل نمودن
و زن خواستن و درخت نشاندن و عمارت کردن بد است چون قمر
در قوس بود نظر مشتری است نیکست بنده خریدن و چهارپایان خریدن
و تعلیم نمودن و درخت نشاندن و بنا نهادن و خلعت خواستن اما کارهای
نهانی و بحرب نباید رفت چون قمر در جدی بود نظر زحل است نیکست
کاریز کندن و نو پوشیدن و صید کردن و حاجت خواستن آنچه بد است
دیدن پادشاهان عقد و فصد چون قمر در دلو باشد نظر زحل است نیکست
صید کردن و امانت خواستن و ملک خریدن و حمام رفتن و بنده خریدن
و درخت نشاندن و بنا نهادن چون قمر در حوت بود نظر مشتری است

نیکست

نیکست عمارت و قصر و بوستان و قی و غرغره و دیدن قضات و مشایخ و
و خوشدل بودن و کتابت نوشتن و در مهمات صلح شروع کردن خوبست

باب دیگر در آداب هفت کواکب بدانکه چون ساعت بدین روز
ها رسد باید که بدانی اول ساعت شمس خانه اسد بود نیکست کارهای معظم
کردن و زن خواستن و با دوستان الفت کردن و عمارت ساختن و بنای نو
نهادن و درخت و خرید و فروخت کردن و هر فرزندی که درین ساعت از
مادر متولد شود مبارک قدم و دراز عمر و زیرک بود اما سفر و حرب کردن نباید رفتن
و اعمال درین وقت آنچه توان کردن شرف آفتاب و ادعیه و بازو بند و باطل
السحر است و بخور صندل سفید و عود خام است بکار برد که مجربست قمر بر سرطان
چون ساعت قمر بدان برج رسد نیکوست رساله فرستادن و پیغام دادن و بحج
رفتن و دیدار بزرگان دیدن و از خدای تعالی حاجت خواستن و جامه نو بریدن
و با دوستان شرط کردن و هر فرزندی که درین ساعت متولد شود دراز عمر و
مبارک قدم و بسیار مال بود اما درین ساعت زن خواستن و بحرب رفتن نباید
رفت و طلسمات که درین وقت توان نوشت عقد اللسان و عقد الرجال و عقد
النوم است و بخورات مشک و کندر و اوشنگ است مریخ برج حمل و عقرب بود
اما چون ساعت بدان برج رسد نیکوست سفر و تجارت و آلت حرب
و ساختن و دیگر هیچ کار نشاید کردن و هر فرزندی که درین ساعت متولد شود
خونریز و ظالم و ستمکار بود و از خدمت اکابر و سلاطین محروم باشد و اعمال
که درین وقت توان کردن دشمنی و عداوت و مفارقت میان دو کس و جماعتی

انداختن وبخور این صبر و مُلک ازرقست عطارد در برج جوزا و سنبله است امّا
چون ساعت بدان برج رسد نیکوست رسول فرستادن و پیک دوانیدن و
پیغام دادن و کودکان بمکتب دادن و دیدار ملوک و سلاطین دیدن و حاجت
خواستن و کارهای منظم کردن و بادوستان نشستن و هر فرزند که دراین
ساعت بهم رسد دولت مند و عالم و عابد و پارسا بود امّا فصد و حجامت نباید
کردن و بحرب نباید رفت و زن نباید خواست امّا دراین وقت مناسب بود
طلب جاه و رفعت و نقل غایب بوطن و طلب غلبه بر اعدا و دوستی ارکان دولت
واهل قلم و بخورات موافق این لبان زعفران و شکر است مشتری در برج قوس
و حوت بود چون ساعت بدین برج رسد نیکوست نکاح کردن و زن بخوانه
آوردن و طلب حاجت کردن و بتجارت رفتن و خدمت ملوک و دیدار اهل
علم و صلاح و مشورت کردن و جامه نو پوشیدن و بریدن جامه و فصد و
حجامت کردن و هر فرزندی که دراین ساعت متولّد شود فراخ روزی و دولت
مند و پاکیزه طینت بود امّا کارهای نهانی نباید کردن و بحرب نباید رفت
و طلسما موافق این دوستی و الفت و دلگرمی و فتوحات و آنچه بدین ماند و بخورات
مناسب این مندل و عود [illegible] و کندر و لبان و بویهای خوشست زهره در برج
ثور و میزانست چون ساعت بدان برج رسد نیکوست زن خواستن و عمارت
بنا کردن و جامه بریدن و باغ و بوستان ساختن و هر فرزندی که دراین
ساعت متولّد شود [illegible] باشد و دراین ساعت و برا
بکتب نباید گذاشت و بحرب نباید رفت طلسمات موافق این صندل سرخ و
بخورات

حزیم وابریشم خام و لادن زحل در برج جدی و دلواست چون ساعت بدین
برج رسد نیکوست گنج نهادن امّا کار دیگر نباید کرد و هر فرزندی که بدین ساعت
متولّد شود مفسد و پر و شیطان بود طلسمات موافق دشمنی و قطع و دفع اعدا و
ظالم و شر و نفاق و مفارقت افکندن و جدائی ساختن احبا و زنان از شوهران
و زنان فتنه انگیختن و زلزله و بادهای سخت آوردن و آنچه بدو ماند دراین
ساعت باید کرد و بویهای خوش بخور کند باب در دانستن بروجها جدی
دلو کوکب زحل است سرد و خشک است قوس آتشی حوت آبی گرم و تر است
در کوکب مشتری است حمل آتشی عقرب آبی گرم و خشک است در کوکب مریخ است
اسد آتشی گرم و خشک است در کوکب شمس است ثور خاکی سرد و خشک است میزان گرم
و تر است در کوکب زهره است جوزا بادی سنبله خاکی و خشک است در کوکب
عطارد است سرطان آبی سرد و تر است در کوکب قمر است باب در ساعات
هفته روز شنبه اول زحل دویم مشتری سیم مریخ چهارم شمس پنجم
زهره ششم عطارد هفتم قمر هشتم زحل نهم مشتری دهم مریخ یازدهم
شمس دوازدهم زهره یکشنبه اول شمس دوستی دویم زهره دوستی
سیم عطارد زبان بند چهارم قمر خواب بند پنجم زحل دشمنی ششم
مشتری دوستی هفتم مریخ زبان بند هشتم شمس دوستی نهم زهره دوستی
دهم عطارد زبان بند یازدهم قمر خواب بند دوازدهم زحل دوستی دوشنبه
باقی روزها را بدین دستور قیاس کن دوشنبه اول قمر دویم زحل
سیم مشتری چهارم مریخ پنجم شمس ششم زهره هفتم عطارد

قمر نهم زحل دهم مشتری یازدهم مریخ دوا
دوازدهم شمس روز سه شنبه اول روز مریخ دویم شمس
سیم زهره چهارم عطارد پنجم قمر ششم زحل
هفتم مشتری هشتم مریخ نهم شمس دهم
زهره یازدهم عطارد دوازدهم قمر چهار
شنبه اول عطارد دویم قمر سیم زحل چهارم
مشتری پنجم مریخ ششم شمس هفتم زهره هشتم
عطارد نهم قمر دهم زحل یازدهم مشتری
دوازدهم مریخ روز پنجشنبه اول مشتری دویم
مریخ سیم شمس چهارم زهره پنجم عطارد
ششم قمر هفتم زحل هشتم مشتری نهم
مریخ دهم شمس یازدهم زهره
دوازدهم عطارد روز جمعه اول زهره
دویم عطارد سیم قمر چهارم زحل پنجم
مشتری ششم مریخ هفتم شمس هشتم زهره
نهم عطارد دهم قمر یازدهم زحل
دوازدهم مشتری

تمت

[illegible]

بدانکه علوم چهار نوع است اول ریاضیات دوم منطقیات سیم طبیعیات چهارم الهیات و ریاضیات چهار نوع است اول ارثماطیقی
و اعداد دوم هندسیات سیم هیئات افلاک چهارم علم موسیقی [illegible] علم اعداد فیثاغورس حکیم بوده است
[illegible]

میکنند تا ده کشود و چهار [illegible] و چهار و شش و هشت یا چون دو و چهار و هشت و شانزده اما نسبت افراد آن بهم که از دو ابتدا کنند [illegible]
برابر افزایند تا چندانکه [illegible] و پنج و هفت و نه [illegible] زوج [illegible] مطلق زوج [illegible] و اما زوج الزوج آن بود که تا یکی
رسد به دو نیم شود که چهار و هشت و شانزده و سی و دو و شصت و چهار و مانند این و اما زوج الفرد آن بود که چون او را به دو نیم کنند
دو فرد شود چون شش و ده و سی و پنجاه و مانند آن و اما زوج الزوج و الفرد چنان بود که بیشتر از یکبار او را به دو نیم [illegible]
و بیست و آنچه بدین ماند اما فرد یا فرد اول بود یا فرد مرکب فرد اول آن بود که [illegible] چون سه و پنج و هفت و یازده و سیزده
و مانند این اما فرد مرکب آن بود که [illegible] ضرب کنند [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

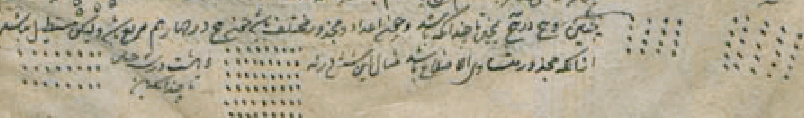

[illegible]

علم نهایت کمال ... او را شناخت و اجال ... پسندیده آید و هیچ دیگر حاجت نبود اما اشکال ... اول اشکال از ... جزو بود چنین ... و بعد از آن از ... چنین ... و بعد از آن از شانزده چنین ... و همچنین ...

و خاصیت این شکلها آنست که ... طبیعی ... مثلث ... آید ... مربع ... مثلثات ... مربعات ...

کیفیت ... یا مقعر بود ... بر این مثال ... اما مقعر ... چنین ...

چهار ... و ... آنرا ... خوانند ... و ... کره ... خوانند ... سطح ... نقطه ... خط ... جسم ... سطح ... عالم ... عالم ... صورت ...

[illegible]

فصل سیم ... اصل ... اول ... افلاک ... کواکب ... زحل و مشتری و مریخ و آفتاب و زهره و عطارد و ماه ... ثابتات ... فلک ... فلک ... فلک البروج ... حمل ... ثور ... جوزا ... سرطان ... اسد ... سنبله ... میزان ... عقرب ... قوس ... جدی ... دلو ... حوت ...

... مستقیم ... خطی مستقیم ... زاویه ... قائمه خوانند ... بر این مثال ... و آن را حاده خوانند ... بر این مثال ... و او را منفرجه خوانند ... مستقیم ... بر این مثال ... و اشکال ... مثلث ... مربع ... مخمس ... مسدس ... بر این مثال ... قاعده ... ضلع ... مثلث ... مربع ... متوازی ... مربع ... بر این مثال ... قائمه ... منفرجه ... حاده ... مستطیل ... معین ... شبیه بالمعین ... منحرف ... اهلیلجی ... محیط ... مستقیم ... خط مقوس ... دایره ... نیم دایره ... قوس ... قطر ... مرکز ...

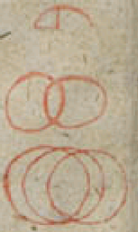

... دوایر ... مرکز ... چنین ... و اگر ... مثلث ... و بعد از شش ... و بعد از ده ...

قال الحکماء الفلک جسم بسیط کروی متحرک علی الوسط مشتمل ... لا یقبل الخرق
ولا التخلیل ولا الاحالة ولا الانحلال ولا الکون ولا الفساد ولا الثقل ولا الخفة والاشتداد

حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
خانه	خانه	خانه	خانه	خانه	خانه	خانه	خانه	خانه	خانه	خانه	خانه
مریخ	زهره	عطارد	ماه	شمس	عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل	زحل	مشتری

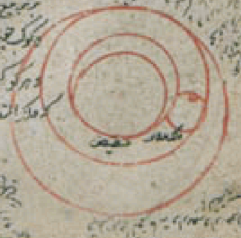

مفصل ... زمین ... و ... آب ... است و باد ... بود

... محیط است و آتش بر هوا محیط است و ... اقلیم

دو ربع از زمین افتاده است و ... ربع مسکون کوه ... و ...

بر چهار ... قوت ... که ... فلک ... از همه جانب ... و ...

است ... و ... که فلک جذب زمین کند ... فلک اثر ...

... جهات ... که ... جذب ... کند ... کند که از همه جانب

... زمین ... در میان ... و ... زمین ... آن ... زمین

... بیرون ... زمین ... نقطه ... مرکز ... ثقیل ... ثقل ... زمین ... میل

... ثقل ... نقطه ... ثقل از زمین ... هوا ... آب

... آب ... ثقل ... اگر ... زمین ... آید ... همچنین ...

... که ... کنند ... زمین ... دو ... از اکنه ...

... اگر ... زمین ... ربع ... مسکون ... فلک ...

... فلک ... آب ... زمین ... دریا ...

... آب ... بعد ... کرد ...

... دیگر ... زمین ... آب ... ربع مسکون ...

این ربع ... و ... کوه ... دریا ... و این ربع ... و در این ربع ...

... دریا ... مسکون ... دریای ... دوم ...

... دریای ... جزیره ... دریای ... جزیره ... دریای قلزم ... جزیره ...

سیم دریای ... جزیره ... دریای ... جزیره ... دریای ...

... مسکون ... دریای ... یاجوج و ماجوج ... دریای زنگ ...

... جزیره ... جزیره ...

مسکون ... کوه ... مسکون ... مشرق ...

... جنوب ... ربع ... جبال ... جزیره ...

... مشرق ... شمال ... جنوب ... شمال ...

... شهرها ... ربع ... اقلیم ...

... مسکون ... اقلیم ... کوه ...

... اقلیم ... اقلیم ... المشرق ... مسکون ...

اقلیم اول ... طول او از مشرق ... و ... جبال ... چون

... از ... ربع ... کوه ... بحر ... بجانب ... مسکون ... طول ... اقلیم اول

زحل ... است و طول او ... میل ... و عرض ... استوا ... و ... ارتفاع قطب

و در این اقلیم ... کوه ... رود ... و ... شهرها ... جزیره ... شهرهای

چین ... جنوب ... شمال ... شهرهای ... و ... شهرهای ... عمان ... گذرد

و شهرهای حبشه و نیل مصر و نوبه و شهرهای بربر ... دریای مغرب ... اقلیم دوم

مشتری است و طول او از مشرق تا مغرب ... میل و عرض او از جنوب تا شمال ... و در این اقلیم

... کوه ... بزرگ ... و ... رود ... بزرگ ... شهر ... و ابتدا از مشرق ... شهرهای چین ... و در شمال

شهرهای ... شهرهای سند ... و ... شهرهای ... کرمان ... و دریای ...

... و بحر قلزم و شهرهای ... و جنوب شهرهای صعید مصر و نیل ... و شمال شهرهای ...

... و شهرهای ... دریای مغرب ... اقلیم سیم مریخ است و طول او

از مشرق تا مغرب ... میل ... و در این اقلیم ... کوه است و ... رود بزرگ ... و ... شمال

شهرهای چین ... یاجوج و ماجوج ... و ... شهرهای ... کرمان ...

و ... شهرهای ... و عراق ... و شهرهای مصر و اسکندریه ... و ... قیروان ...

... دریای مغرب ... و ... این اقلیم ... اقلیم چهارم آفتاب است و طول او از مشرق تا مغرب

... میل ... و در این اقلیم ... کوه ... رود بزرگ ... شهرهای بزرگ ...

و ابتدا از مشرق ... شمال ... شهرهای ... یاجوج و ماجوج ... و ... شهرهای ... و جنوب ... و در میان

... و شهرهای ... عراق ... و شمال ... و در میان

شام ... و شهرهای ... و قیروان ... دریای مغرب ... این اقلیم ... اقلیم پنجم زهره است

طول او از مشرق تا مغرب ... و ... در این اقلیم پنج کوه است و ... شهر و ابتدا از مشرق ... شهرهای

یاجوج و ماجوج ... و در میان شهرهای ... فرغانه ... و ماوراء النهر و جیحون و شهرهای ... کاشغر ...

و ... شمال ... شهرهای آذربایجان ... و خلیج قسطنطنیه ... دریای روم اقلیم ششم عطارد است طول او از مشرق

تا مغرب ... میل ... و در این اقلیم ... کوه است ... رود ... شهر و ابتدا از مشرق ... یاجوج

... و جنوب ... و در میان ... خاقان ... و شمال ... و ماوراء النهر و خوارزم ... و ... دیلم و گیلان

... و شمال دریای ... قسطنطنیه ... و جنوب دریای ... اقلیم هفتم ماه است

طول او ... میل ... و در این اقلیم ... کوه ... جبال ... شهر ... ابتدا از مشرق ... یاجوج و ماجوج ...

... و شمال ... خلیج ... دریای ... جنوب ...

فصل نشاید گفت که در موجودات چیزی هست که از آلام و راحت نیست چه برهان معلوم است که [illegible]
عمارت و آبادانی و نظام خانه و دکان و نقش صورت بر دیوار است و آنچه [illegible] و راحت آب [illegible]
و الم وی زندان و راحت [illegible] از آنکه لطیف است و چیز [illegible] کثیف می‌شود و لطیف میل به لطیف
کند و کثیف میل به کثیف و شهوت [illegible]
نفس [illegible] عالم ملکوت باز ماند [illegible] عاقل [illegible]
[illegible] و لیکن [illegible] طبع [illegible]
[illegible]
[illegible] و عقل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
فصل [illegible] جوهر [illegible] صورت خوانند و اختلاف موجودات
[illegible]
[illegible] اول [illegible]
[illegible] آتش و باد
و آب و زمین [illegible] و نبات و حیوان [illegible]
[illegible]
[illegible]
جمله عالم [illegible] و نظام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
فصل [illegible] افلاک [illegible] برج [illegible] ستارگان چون
و قطر زمین دو هزار و صد [illegible] و قطر هوا [illegible]
و قطر ماه چند [illegible] و ستاره عطارد [illegible] از قطر زمین است و ستاره زهره [illegible]

قطر زمین است و ستاره آفتاب [illegible] قطر زمین است و ستاره مریخ [illegible]
قطر زمین است و ستاره مشتری [illegible]
[illegible] قطر زمین است و ستاره [illegible] دوازده هزار [illegible] قطر زمین است [illegible]
فصل [illegible] حرکت فلک است [illegible]
[illegible] حرارت [illegible]
[illegible]
[illegible] ابر [illegible]
از زمین برخیزد [illegible]
[illegible]
برخیزد و آن هوا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] باران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] برق [illegible] رعد [illegible]
بخار گرم و خشک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قوس قزح

از رطوبت بود [illegible] پس وقت فرود شدن و بر آمدن آفتاب [illegible] بر زمین خیزد [illegible]

با نفس [illegible] و آن غلیظ بخار زمین بود و آنکه بخار [illegible] بالا می رود و لطیف تر می شود و دایره [illegible] زرد می نماید

و آنچه بالاتر بود سرخ می نماید از آنکه شعاع آنجا بیشتر بود اما شهاب و ذوات الاذناب دودی بود لطیف و خشک که از کوهها

[illegible] بر می خیزد تا اثیر رسد و آنجا افروخته شود [illegible] اگر زبر اثیر هوا ساکن باشد

مدتی قریب یا بعید بماند [illegible] و بیشتر ذوات الاذناب که

اثیر پدید آید [illegible] افروخته شده تا آن وقت

که فرو میرد **فصل** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

برآید

برآید چون عنبر و نفط که گویند عنبر [illegible] که بر کنار آب دریا [illegible] حرارت

اندرون زمین [illegible]

گرم [illegible]

[illegible]

چون [illegible] حرارت [illegible]

[illegible]

[illegible] نفط [illegible] گوگرد [illegible]

و گوگرد و زرنیخ [illegible] زرنیخ

[illegible] زیبق [illegible] گوگرد [illegible]

[illegible]

[illegible] گوگرد و زیبق [illegible]

[illegible] زیبق [illegible] گوگرد [illegible]

[illegible] زیبق و گوگرد [illegible] حرارت [illegible]

[illegible] زیبق [illegible] گوگرد [illegible] زیبق

[illegible] گوگرد [illegible]

زیبق [illegible] گوگرد [illegible]

[illegible] یاقوت [illegible]

[illegible]

[illegible] آفتاب [illegible]

[illegible]

آفتاب [illegible]

[illegible] یاقوت آفتاب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و جگر طعام در معده پخته شد جگر آن را بقوت جاذبه بخود تواند کشید [illegible]

[illegible]

حرکت تام یافته باشد بوقتی معلوم [illegible]

[illegible]

وجه

[illegible] ... ماه هشتم ... [illegible]

[illegible] ... بیرون آمدن کند اکر بحث نجوم در وقت مسقط النطفه ... [illegible]

[illegible] ... آفتاب ... برج ... بیرون ... [illegible]

[illegible] ... مسقط النطفه ... [illegible]

[illegible] ... بیرون ... ماه ... [illegible]

[illegible] ... طالع مسقط النطفه ... [illegible]

[illegible]

باب رابع

[illegible] ... مولود ... [illegible]

[illegible] ... صاحب ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... اکر ... حکم کنند

جسمانی و بعضی [illegible] اول آنکه بعضی [illegible] کتاب [illegible] مشغول بود [illegible] و جامع کردن [illegible]

[illegible] مانند [illegible] و همچنین [illegible] و وضع ترتیب [illegible]

[illegible]

بنقصان [illegible] و همچنین حیوان و نبات [illegible]

[illegible]

[illegible] عالم صغیر [illegible]

[illegible] مانند هیولی و صورت و جوهر و عرض و علت و معلول و بسیط و مرکب و لطیف و کثیف

و شفاف و غیر شفاف و روشن و تاریک و حرکت و سکون و گرم و سرد و تر و خشک و ثقیل و خفیف [illegible]

صواب و خطا و حق و باطل [illegible] طول و عرض و عمق [illegible]

[illegible]

[illegible] و از تخم مرغ [illegible] تخم حاصل میشود [illegible]

تخم مرغ [illegible]

[illegible]

[illegible] واز عجایب [illegible]

[illegible]

واز عجایب شیر [illegible]

[illegible]

واز عجایب [illegible]

[illegible]

واز عجایب [illegible]

[illegible]

واز عجایب [illegible]

[illegible]

واز عجایب [illegible]

[illegible]

واز عجایب [illegible]

[illegible]

وچون [illegible]

[illegible]

واز عجایب [illegible]

[illegible]

واز عجایب [illegible]

[illegible]

[illegible]

کراو را گوزن گویند و او مار خوارست و چیزی [illegible] تشنگی بروی غالب [illegible]

[illegible] **فصل** از جملهٔ حکمتهای هوا [illegible]

[illegible] **فصل** [illegible]

[illegible]

در وقت خوردن [illegible] حیوانات و چیز [illegible]

[illegible] **و از عجایب** حیوانات [illegible]

[illegible] **و از عجایب** [illegible]

[illegible]

نقلست که [illegible] ... رسید ... که چون این روز کار بگذرد ... بسلامت ... گفت
هر روزی ... [illegible] ... نقلست که صادق علیه السلام روزی
تنها در راهی میرفت و الله الله میگفت سوخته دلی بر عقب او میرفت و الله الله میگفت صادق گفت الله جبه ندارم و جامه ندارم
در حال دستی جامه حاضر شد و صادق درپوشید آن سوخته دل پیش رفت گفت ای خواجه در الله گفتن با تو شریک بودم آن کهنه
خود را بمن بخش صادق را خوش آمد آن کهنه خود را بوی داد نقلست که یکی نزد صادق آمد گفت خدا را بمن نمای گفت آخر نشنیده
که موسی را گفتند لن ترانی گفت بلی اما این ملت محمد است که یکی فریاد میکند که رأی قلبی ربی و دیگری نعره میزند که لم اعبد
ربا لم اره صادق گفت او را ببندید و در دجله اندازید او را ببستند و در دجله انداختند آب او را فرو برد و باز برانداخت
گفت یا ابن رسول الله الغیاث الغیاث صادق گفت ای آب فرو برش همچنین فرو میبرد و برمی‌آورد تا چون امید از همه منقطع کرد
این بار گفت الهی الغیاث الغیاث صادق گفت او را برآورید برآوردند ساعتی بگذاشتند تا قرار یافت
آمد پس گفتند خدای را دیدی گفت تا دست در غیر میزدم در حجاب میبودم چون بکلی پناه بدو بردم و مضطر شدم روزنه
در دلم گشاده شد و تا اضطرار نبود آن نبود که امن یجیب المضطر اذا دعاه صادق گفت تا صادق میگفتی کاذب بودی
اکنون روزنه نگهدار ... [illegible]
... [illegible] ...
گفت اگر صحبت اعدا ... [illegible]

نقلست که حسن بصری در طفولیت یکروز از کوزه پیغمبر در خانه ام سلمه آبی خورد رسول گفت این آب که خورد گفتند حسن رسول گفت چندین که ازین آب خورد علم من درو سرایت
کند ... روزی پیغمبر بخانه ام سلمه درآمد حسن را در کنار او نهادند پیغمبر دعا کرد ... و هرچه یافت از برکت آن دعا یافت
گفتند که چون حسن در وجود آمد او را پیش عمر خطاب بردند گفت سموه حسنا فانه حسن الوجه ...
و در علوم رجوع به تحصیل بسیار کرد ... و بدایت توبه او آن بود که گوهرفروش بود و او را حسن اللؤلؤی گفتندی و بتجارت روم رفتی
و با امیران و وزیران قیصر داد و ستد کردی یکروز بنزدیک وزیر بود وزیر او را گفت امروز بجایی میروم تو نیز
موافقت کن پس بصحرا رفتند حسن گفت خیمه دیدم از دیبا زده طنابها ابریشم و میخها زرین و سپاه گران دیدم با آلت
حرب گرد آن خیمه برآمدند و چیزی گفتند و رفتند بعد از آن پیران با شکوه دیدم که بیامدند و همچنان گرد آن خیمه برآمدند
و چیزی گفتند و رفتند آنگاه فیلسوفان و دبیران قریب چهارصد مرد بیامدند و ایشان نیز گرد آن خیمه برآمدند و چیزی
گفتند و رفتند پس کنیزکان ماه روی درآمدند قریب چهارصد هر یک طبقی زر و جواهر بر سر نهاده همچنان گرد خیمه برآمدند
و چیزی گفتند و رفتند حسن گفت متحیر شدم گفتم این چه حال است از وزیر سؤال کردم گفت قیصر را پسری بود صاحب
جمال و در انواع علوم فاضل و کامل بود و در میدان مردی بی‌نظیر ناگاه بیمار شد و طبیبان حاذق در معالجه او عاجز شدند
تا عاقبت وفات یافت او را درین خیمه بنهادند و هر سال یکبار زیارت او آیند اول آن سپاه گران که دیدی
بیایند و گویند ای شاهزاده ما را اینحال که ترا پیش آمد اگر بلشکر و جنگ دفع توانستی کرد ما همه جانها فدا کردیمی تا ترا باز خریدیمی
اما این حال از کسی است که با وی هیچ چاره نیست این بگویند و بازگردند ... فیلسوفان و دبیران بیایند و گویند ای شاهزاده
ما اگر بدانش و علم و فلسفه ... دفع این کار توانستی کردن میکردیم اما این حال از کسی است که با وی هیچ ...

[illegible] ... تشریح ... هوا ... [illegible]
... [illegible] ...
فصل ... [illegible] ... هوا ... [illegible]
... [illegible] ... شش ... [illegible]
... [illegible] ... نفس ... [illegible]
... [illegible] ... طعام ... [illegible] ... جاری است
... [illegible] ... معده ... [illegible]
... [illegible] ... جگر ... [illegible] ... سودا ... [illegible]
... [illegible] ... صفرا ... [illegible] ... سودا ... [illegible]

گفت ... بیرون آید ... تا آخر حال ... پیش ... [illegible]

حال ... قیمت ... و جمال ... نباشد پس این بار قیصر ... خیمه شود ... جان پدر

... دم ... و دبیران و فیلسوفان و دبیران و عالمان و شفیعان و ... مال و صاحب

... حال ... و ... و خود آدم ... هیچ کار ... این حال ... که پدر

... با علما ... سلام ... دیگر ... و بازگردید ... حسن را کار ...

... تا عاقبت حال خود ... از انواع ... و ...

... گفت کاشکی ... خفته بودمی ... چون ... بیدار شود ...

... دیگر سال آمدند ... و ... نباشند ... از خوف ...

... آن بهتر باشد ... قوم ... امروز ... کنند ... از خوف ...

... صومعه ... حسن بر بام صومعه نماز میکرد ... چندان بگریست که آب ... از ...

... گفت ... حسن گفت ... آن ... آب چشم ... عاصیان ...

نقل است که ... معصیتی ... حسن رفته بود ... گناه ... آن ... خوشی ...

نقل است که ابوعمرو که امام قراء بود ... قرآن تعلیم کردی ... ابوعمرو ...

... کودکی ... بوسه ... الف ... یاسین و القرآن ...

... پشیمان شد ... نزدیک حسن آمد و زار بگریست و گفت ...

... گفت ... فارغ شوی ... مسجد خیف رو ...

... پیری ... جامه ... سلام ...

... وقت نماز ... سلام کردم ...

... آسمان نگاه کرد ... هنوز ... آن ...

... گفت ... حسن بصری ...

... حسن ... نماز ... مسجد ...

نقل است که ... حسن ... زبان ... متحیر گشت ...

... چهار صد درم ...

... حسن گفت ... خواب ...

... حسن ... خواب دید ...

نقل است که حسن همسایه گبری داشت شمعون نام ... هفتاد سال آتش پرستیده بود بیمار شد و کارش به نزع رسید

... حسن ... بالین ... آتش و دود ... گفت ... خدای

... اسلام آور تا حق تعالی بر تو رحمت کند شمعون گفت مرا از سه چیز باز میدارد از اسلام آوردن یکی آنکه

دنیا را بد میگویید و شب و روز طلب دنیا میکنید دوم آنکه میگویید مرگ حق است و هیچ ساز آن نمیکنید سوم آنکه میگویید

دیدار خواهیم دید و امروز همه خلاف رضای او میکنید حسن گفت این حدیث آشنایان است اگر مؤمنان چنین میکنند تو چه میگویی

ایشان یگانگی خدا مقرند و تو عمر خود در پرستش آتش صرف کرده‌ای یکذره در وفا ... هفتاد سال ...

و ما هرگز نپرستیده‌ایم ... هر دو ... اگر خدا نخواهد آتش ...

... موحد ... بسوزد ... اکنون بیا ... دست در آتش ... آتش ... ضعف آتش قدرت خداوند ...

این بگفت و دست در آتش ... قدرت خدای ... یکذره از دست ... شمعون چون آن بدید متحیر شد

و صبح آشنایی ... گفت حسن ... هفتاد سال است که آتش می‌پرستم ... حسن گفت

آنست که مسلمان شوی شمعون گفت اگر ... خطی ... که حق تعالی مرا عقوبت نکند ...

... حسن خطی نوشت ... شمعون گفت عدول بصره را گواه ...

که عظیم ... حسن ... عدول بصره ... شمعون ... بگریست و اسلام

آورد و حسن را وصیت کرد که چون بمیرم ... این خط در دست من نهی که این خط حجت من خواهد بود این وصیت

کرد و کلمه بگفت و جان بداد ... حسن همه شب ... اندیشه ... گفت این چه بود که کردم ...

... دیگر کار ... گرفتم ... نهادم ... بر ملک ...

... شمعون را دید ... تاجی بر سر ... در مرغزار بهشت ...

... حسن گفت ای شمعون چگونه‌ای گفت چه میپرسی ... خدای تعالی ... فضل ...

... اکنون تو ... بیرون آمدی ... این خط که مرا ... حاجت نیست ... چون حسن از خواب بیدار شد

خط در دست ...

نقل است که حسن چندان شکسته‌دل بود که ...

... حسن ...

... گفت ... بود ... سیاه

... آن ... حسن ...

مسلمانان ... حسن ... سیاه

... حسن گفت ...

... حسن گفت ...

نقل است که حسن گفت ...

... گفت ...

... قدم ... گفت ...

... گفت ...

... حسن ...

اردشیر شوم آمد که حال از شوهر شکایت میکرد و چون نزد حمزه رسید گفتم اول ابرو بود و بیوش گفت درد دوری مخلوقه جان نمودم

کرد و شنا و هم از خو برده کالکو نیکیم من بنده السلام و همچنین بازار خواستم رفت تو ابا نه هوی را جود که با جمشید

کوا ابا از و سوال کرد از صبر گفت صبر بر دو گونه است صبر بر بلا و مصیبت و صبر از آنچه حق تعالی از آن نهی کرده

اورا گفت [illegible] حسن گفت یا ابا [illegible] صبر از آنچه [illegible]

[illegible]

نقلست که عتبه الغلام در ایام شباب نظر بر زنی صاحب جمال افتاد و طاقت او طاق شد بر او آمد پیغام فرستاد که ما را بدام چشم تو

در دام افکند آن زن پوشیده چشم بر کند و بر طبقی نهاد و نزد وی فرستاد و گفت ما بدام بر کندیم تا تو در دام نمانی [illegible]

[illegible] عتبه بیدار شد و نزد حسن رفت و توبه کرد [illegible]

[illegible]

[illegible]

در دل ابراهیم بود [illegible] با خود گفت این چه حالتست و ندانست که شب چه بود و روز چه [illegible] فرمود که اسب زین کنید با لشکر

روم [illegible] زین کردند برنشست و روی به صحرا نهاد و [illegible] آن فکرت و حیرت بر دلش [illegible] آورد و در آن ساعت از لشکر جدا شد

آوازی شنید که از خواب غفلت بیدار شو [illegible] بار دوم همین آواز شنید [illegible] از آن مقام خود را دور افکند

بار سوم [illegible] بیدار گردانید این بار خوف عظیم بر وی غالب شد آهویی پدید آمد خود را بدان مشغول

کرد [illegible] آهو به سخن آمد که مرا به صید تو فرستاده اند تو مرا صید نتوانی کرد ترا از برای این کار آفریده اند

[illegible] از قربوس زین همین شنید [illegible]

[illegible] مشغول شود [illegible] از گریبان او همان آواز آمد کشف ملکوت بر وی گشاده گشت [illegible]

[illegible] شبانی را دید [illegible] نمد پوشیده و کلاه نمد بر سر نهاده [illegible] ابراهیم پرسید تو از آن کیستی

[illegible]

گفتم بار خدایا مرا بشناسا [illegible] کفتند [illegible]

برخواند و نتوانستم [illegible] ذوالنون گفت [illegible]

کردم [illegible]

[illegible]

باشیخ این چه حال بود گفت ... مقصود رسیدم گفتم ... نهادم ... [illegible]

... [illegible]

... فرمان بردم ... [illegible]

... [illegible]

کروزی شیخ با اصحاب خود در آمد در تنگنای ... رسید شیخ باز گشت ... [illegible]

مریدی گفت که ... آدمی را بیش گرامی داشت که ... [illegible]

عزیزان ... [illegible]

سلطان العارفین ... [illegible]

روزی گفت ... شیخ ... [illegible]

... [illegible]

وتوبه کردن از گناهان و گفت خوف و رجا [illegible] ایمان است و گفت [illegible]

[illegible] گفت [illegible] فراموش [illegible] گفت تو [illegible]

[illegible] نقلست که مردی نزد احمد خضرویه آمد گفت [illegible]

[illegible]

من خاف الله تعالی خاف منه کل شیء
ومن اطاع الله حوطب اطاعه کل شیء

اقسام [illegible] حرام و [illegible]

از معصیت تا نجات باید از حرام هم طاعت [illegible] و گفت اگر همه [illegible] بساط و پرهیز کن از [illegible] و صبر کن بر [illegible] تا بگذرد

و گفت [illegible] که از [illegible] و [illegible] در عمل [illegible] و گفت هر علمی [illegible]

و [illegible] و هر طریقی [illegible] احوال [illegible] و گفت

چون [illegible] آدم [illegible] گفتند [illegible]

[illegible] کرد [illegible] خادم [illegible] نقلست [illegible] گفت

[illegible] گفت [illegible] خلق [illegible] نقلست [illegible] اصحاب [illegible] و گفت [illegible]

بعضی گفتند [illegible] و بعضی گفتند [illegible]

یافت [illegible] نقلست که [illegible] اصحاب [illegible] و گفت [illegible]

[illegible] و گفت [illegible] علم [illegible]

علم [illegible] نقلست که شیخ ابو [illegible] سلطان

[illegible] شیخ [illegible] گفت [illegible] سلطان

[illegible] سلطان [illegible] سلطان

[illegible] نقلست که [illegible] بود

[illegible] گفت [illegible]

[illegible] حلال [illegible] حرام [illegible]

معصیت [illegible] نقلست که [illegible] گفت [illegible]

و [illegible] نقلست که مردی [illegible] گفت [illegible] و گفت [illegible]

و طالع [illegible] و گفت [illegible]

[illegible] گفت [illegible]

بسیار حاجت [illegible] و گفت [illegible] گفت [illegible]

[illegible] و گفت [illegible]

جمعی از اطفال [illegible] اطفال [illegible]

[illegible] طالع [illegible]

[illegible] گفت [illegible]

[illegible] سنگ [illegible] و گفت [illegible]

سنگ [illegible] گفت [illegible] گفت [illegible]

[illegible] تومان [illegible] گفت [illegible] تومان [illegible]

آن سنگ [illegible] و گفت [illegible] و گفت [illegible]

[illegible] سنگ [illegible] برادر [illegible]

[illegible] برادر [illegible] برادر [illegible] سنگ [illegible]

[illegible] تومان [illegible] و گفت [illegible] سنگ [illegible]

[illegible] نقلست که [illegible]

آن [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible]

و مار و موش [illegible]

[illegible]

هلاک [illegible]

[illegible]

[illegible] حرارت [illegible] کاه [illegible] و [illegible]

[illegible]

سقوط [illegible]

[illegible]

حمار اهلی [illegible] خوردن [illegible] گوشت [illegible] جانور [illegible]

[illegible]

[illegible] حمار [illegible]

[illegible]

[illegible] فانشائکم بالعهد الذی اخذه علیکم نوح و سلیمان علیهما السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

صدیق وعده صادق حضرت امام [illegible] الانبیا معجزات [illegible] العصفور و القبرة و الحماقة و کثرة الطرق [illegible]

و حضرت رسالت [illegible] گنجشک [illegible] از الخوف [illegible]

ان الله خلق [illegible] الیل [illegible] سبحان [illegible]

الملک القدوس [illegible]

[illegible]

[illegible] ... گفته اند که ... [illegible]

[illegible] ... شفا یابد ... [illegible]

[illegible] ... خراسان ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... و اگر ... [illegible]

[illegible]

مجمل الحکمه

[illegible]

ای عزیزان

[illegible]

دین او کاسد خواهد بود [illegible] جمع کردن مال و جاه [illegible] و حصول منصب [illegible] ولکن [illegible]

[illegible]

[illegible] و منهم من یطلب الدنیا بعمل الآخرة و لا یطلب الآخرة بعمل الدنیا

صنف سیم آنکه اعمال آخرت را وسیله تحصیل [illegible] اعتقاد کنند [illegible]

[illegible]

قال النبي صلى الله عليه وآله
ثلثة لم يجعل الله في كسبهم بركة
تابع النشر وذابح البقر وقاطع الشجر
لا يورث فساد القلب

اذا كان في الحب ثوب حرير او شيء من الذهب لم تجز الصلوة
[illegible]

لولا نقط الغين والعين والفصل في الوصل
والحركة في محل السكون لقد بلغ قرآن التوحيد تمام
الربا شرك ونيته كفر تمام في عمر بلا ربا فقه
[illegible]

از شرق تا بغرب [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله مجيب دعوة المضطرين ومحقق آمال السائلين الذي اسس لنا اساس العقل والايمان وحسم عنا اسباب الظلم والطغيان

ومهد لنا مهاد العلم والعرفان وامرنا بالسؤال من اهل الذكر والايقان والهمنا طريق الصواب في كل باب وانعم علينا بعد السؤال بنعمة الجواب [illegible]

بالحمد ونشكره على [illegible] لا تحصى النعم العظمى والعطية الكبرى والعدل الابقى والفضل [illegible] محمد المبعوث الى كافة الورى [illegible]

القريب [illegible] ومصابيح الدجى ومنار الهدى واعلام التقى وكلمات الله العليا [illegible] عليهم ما [illegible] الرضا [illegible]

[illegible] اما بعد فاحقر [illegible] الجواد [illegible] الغني احمد الحسيني محمد الاحسائي اصلح الله [illegible]

[illegible] بالواح [illegible] ارباب [illegible]

[illegible] تا [illegible] توفيقات [illegible]

[illegible] صفوية [illegible] العالمين [illegible]

[illegible] محمد وآله الطاهرين [illegible] علوم [illegible]

مطلع انوار تجليات علوم و [illegible] سلاطين [illegible]

[illegible]

اعلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

با [illegible] مصطفوي [illegible] مرتضوي [illegible]

[illegible] استعداد وكمال [illegible] افاضات اوست

[illegible] اعني الاستاد العلامة ومولى الفضلاء الفاضل

الكامل العالم العامل [illegible] المسلمين [illegible] مكارم

الاخلاق [illegible] الاسلام [illegible] الافادة والافاضة

قطب فلك العبادة والرياضة [illegible]

[illegible] صدره

[illegible] العلم [illegible] والعمل [illegible]

[illegible]

لا يدرك الواصف [illegible] الفضل [illegible] الحكماء المتالهين

قدوة العلماء المجتهدين شيخ الاسلام [illegible] المعصومين [illegible] الجواد [illegible] الغني محمد تقي [illegible]

محمد باقر المجلسي [illegible] العلم واليقين [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

احسان [illegible] شعراء

[illegible] السوال [illegible] الشعراء [illegible]

[illegible] سواد

در [illegible]

[illegible]

[illegible]

ومباحث [illegible] تحصيل

[illegible]

موسوم ساخته [illegible]

رفع نمايد [illegible]

[illegible]

كرده [illegible]

التحليل [illegible]

[illegible]

[illegible] السوال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] كتب وفصول

واركان ومباحث [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ودراين [illegible]

ذکر مسائل احتیاط و اشاره بعلما اسما [illegible] بودن نادر [illegible] مذکوره زیاده و اکثر مسائل مسطوره در رسائل [illegible] فقهیه [illegible] العمل

[illegible] تحصیل علم [illegible] که در آن [illegible] اولا نعقاد [illegible] احتیاط در عمل [illegible]

[illegible] میتوان برد [illegible] الاقتحام و الاقتحام و در آن دو فصل است فصل اول در طریقه

استنباط و استدلال [illegible] استدلال است [illegible] علم صرف و نحو بقدر

ضرورت [illegible] و علم معانی و بیان [illegible] علم منطق قدر [illegible] در استدلال ضروری میشود

و علم کلام [illegible] اصول [illegible] با استدلال [illegible] لوازم ایمان [illegible] و علم تفسیر [illegible] احکام مستنبط میتواند شد

[illegible] اطلاع [illegible] و علم اصول فقه بقدری [illegible] استدلال ضروری است و علم فقه [illegible] مسائل اجماعی و خلافی [illegible]

[illegible] جمیع [illegible] رسیده است و علم رجال بقدری [illegible] احادیث [illegible] و سوای

[illegible] شعور و ادراک [illegible] اختیاری [illegible] فضل الله [illegible] امر مطلق مقتضی

فوریت [illegible] امر مطلق مقتضی [illegible] باشد [illegible] اجماع [illegible]

[illegible] باشد [illegible] بحکم [illegible] معصوم [illegible] با وجود اینکه کافیست

اجماع میگویند [illegible] منقول [illegible] اصل [illegible]

[illegible] نقل بالمعنی [illegible] ظاهر [illegible]

[illegible] نقل [illegible] نقل بالمعنی [illegible]

[illegible] نقل بالمعنی است و مناط استناد [illegible]

[illegible] احتیاط [illegible] در مسائل [illegible] باشد [illegible]

[illegible] احتیاط [illegible] نظر [illegible]

[illegible] احتیاط [illegible] معلوم میتوان کرد [illegible]

[illegible] احتیاط [illegible] شود [illegible] رعایت کرده [illegible]

[illegible] ظاهر [illegible]

[illegible] جزم [illegible] احتیاط [illegible] تحصیل علم و تقلید و حکم مجتهد [illegible]

[illegible] احتیاط [illegible]

[illegible] تحصیل [illegible]

[illegible] احتیاط واجب است [illegible]

[illegible] جزم [illegible] احتیاط [illegible]

[illegible] عالم [illegible] عالم [illegible]

[illegible] فتوی [illegible]

[illegible] واجب [illegible] و الفضل [illegible]

[illegible] مجتهد [illegible]

[illegible] عالم [illegible] علما [illegible]

[illegible] عالم [illegible] کتب فقها [illegible]

[illegible] اجازه [illegible] ظاهر [illegible] تصنیف کرده [illegible]

حدی

حدیثی بوده و [illegible] معتبره [illegible] استعانت [illegible]

[illegible] احتیاط [illegible] عمل [illegible] مسائل [illegible]

کند [illegible] مسائل [illegible] احادیث [illegible] دلالت [illegible] مسائل [illegible]

[illegible] اکثر [illegible] علما [illegible] مسائل [illegible]

[illegible] مجتهد [illegible] ظاهر [illegible] فقها [illegible] قابلیت [illegible]

[illegible] ظاهر [illegible]

لازم است که با استدلال معلوم [illegible] استدلال [illegible] رجوع [illegible]

با استدلال [illegible] معلوم [illegible] استدلال [illegible] رجوع [illegible]

[illegible] رجوع با علم [illegible] اعتقاد [illegible]

و اکثر علوم [illegible] احکام و مسائل [illegible] احادیث [illegible]

[illegible] معلوم [illegible] مجتهد [illegible]

[illegible] مسائل [illegible] علم [illegible] مسائل [illegible]

[illegible] احتیاط [illegible] تقلید [illegible]

تقلید [illegible] اعتقاد [illegible] تقلید [illegible] دلیل [illegible]

[illegible] احتیاج [illegible]

قابلیت خود مکلف است [illegible] دلیل [illegible] موجب علم [illegible] کافیست اگرچه دلائل اجمالی باشد و الله یعلم [illegible]

[illegible] مقصد [illegible] توحید [illegible] اثبات توحید و [illegible]

امور [illegible] کتاب [illegible] مشهور و معروف [illegible]

[illegible] مسائل [illegible] دلائل [illegible] و متکلمین [illegible]

کند [illegible] معروف [illegible] کتاب مصباح الشریعه از حضرت صادق [illegible] روایت شده که العبودیة

جوهرة کنهها الربوبیة فما فقد من العبودیة وجد فی الربوبیة و ما خفی من الربوبیة اصیب فی العبودیة [illegible] مصباح الشریعه

[illegible] مصباح [illegible] روایت [illegible] رسیده است [illegible] علیهم السلام

[illegible] عبودیت و ربوبیت مقابل یکدیگر اند و حقیقت [illegible] معلوم میشود [illegible] الاشیاء

باضدادها [illegible] احتیاج [illegible] شناخت [illegible]

[illegible] شناسد [illegible] شناخته [illegible]

[illegible] شناخت [illegible] شناخت [illegible]

[illegible] علم که عبودیت [illegible] ربوبیت معلوم میشود [illegible] عبودیت [illegible] از صفات [illegible] کمال

[illegible] استغنا [illegible] مطلق [illegible] از صفات [illegible]

[illegible] صفات [illegible] عبودیت [illegible] از صفات [illegible]

[illegible] صفات [illegible] اثبات [illegible]

[illegible] علم [illegible]

[illegible] صفات [illegible] عبودیت [illegible]

[illegible] صفات [illegible] صفات عبودیت [illegible] صفات ربوبیت [illegible] مذهب

[illegible]

و در منهاج ... مذهب ... اصول اعتقادات ... مثل توحید و دین مجموع

ما جاء به النبی ... و منهاج خصوصیات ... بعد از زمان ابراهیم

... و منهاج ... خصوصیات ... تعلیم نبوی و الهام الهی تعیین نموده ...

[illegible]

... ظاهر ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

کافی باشد و اگر هفتاد و [illegible] کنند بهتر است [illegible] آب [illegible] بعد [illegible]

هر عضو العین [illegible] اجتناب [illegible] باید کرد [illegible] اسبعمال

سوراخ [illegible] مکروه [illegible]

[illegible] باشند و کشک و

[illegible] پاک [illegible] اجتناب باید کرد [illegible]

[illegible] بدون [illegible] باشد [illegible] عالم [illegible]

پاک کند یا غسل [illegible] طاهر [illegible] نجاست [illegible] ظاهر شود [illegible] اظهار کنند

[illegible] حکم نجاست [illegible] کرده باشند

[illegible] پاک

[illegible] طاهر [illegible] علم [illegible]

[illegible] پاک است [illegible] باشد [illegible]

[illegible]

س آمین کفتن در نماز مبطل نماز است ح اگر بعد از حمد گوید مبطل است س هرگاه کسی در نماز سوره عزائم بخواند باید که بعد از حمد بخواند در عوض
عزائم سوره دیگر [illegible] سنت یا نماز را اعاده نماید ح اگر احتیاطا اعاده کند بهتر است س هرگاه کسی در اثنا نماز [illegible] شود بقدر رکوع بدون
قصد رکوع چه حکم دارد ح احوط اعاده آن نماز است س مثلا کسی در نماز بعد از رکوع دست [illegible] شود یا بعد از سجود [illegible] نشیند نماز او صحیح
است ح نماز او [illegible] باطلست س اگر [illegible] شده باشد و از روی جهل بمسئله [illegible] ماکول یا ملبوس سجده کند [illegible]
اعاده نماز لازمست ح مشهور وجوب اعاده است س اگر کسی سلام [illegible] فراموش کند بعد از فعلی که عمدا و سهوا مبطل نماز است بخاطر آورد چه صورت
دارد ح مشهور میان علما آنست که نماز باطلست س اگر فعلی از افعال واجبی نماز [illegible] اینطریق نماز کرده
اعاده نماید یا نه ح اشهر و احوط [illegible] اعاده و قضا است [illegible] هرگاه کسی در اثنای
نماز انگشت [illegible] ملوث شد [illegible] بعد از آن خون از دماغ روان شد [illegible]
باقی هست [illegible] نماز را
تمام میکند و الا نماز را قطع میکند [illegible]

[illegible]

مانده چهار و فراموش کند نماز احتیاط را و بعد از نماز بخاطرش بیاید چه حکم دارد ح نماز احتیاط را بجا آورد و احتیاطا اعاده نماید س
[illegible] فراموش کرده [illegible] بخاطرش بیاید [illegible]
[illegible] علم [illegible] جمیع افعال و اقوال [illegible]
[illegible]
و نماز را تمام کند و اعاده نماید [illegible]
یقین حاصل شد [illegible]
[illegible]

[illegible]

انجا ده دو رکعت نماز ... اگر سواره یا پیاده ... کنند رکوع و سجود ... [illegible]

و سوره و تسبیح و تکبیر ... رکوع و سجود ... [illegible]

دو رکعت ... سوره ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

آیة الکرسی ... سوره ... [illegible]

انا انزلناه ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۵۸

شکار ... و شکار ... [illegible] ... تمام میکند و اگر ...

[illegible]

... قصر ... تمام ... [illegible]

... حکومت ... [illegible]

... حکومت ... [illegible]

[illegible]

و اگر وقت نماز ... باشد بعد از آن تمام ... هر گاه ... چهار فرسخ ... ده روز خواهد کرد ...

[illegible]

... قصر و اتمام ... سفر چهار فرسخ ... [illegible]

... ده روز ... [illegible]

[illegible]

شکار

و قصد ما نقدّه بروز دیگر دارد و فوریتی و آمدن و عدد مکان مقصود تمام میکند و اگر عزم مراجعت دارد و قصد اقامت عشره ندارد باز تمام کردن [illegible]

و اگر احتیاطا قصر نیز بکند بهتر است پس چون سفر [illegible] در باب مسافر بکند [illegible] قصد اقامت عشره نماید و بعد از آن [illegible]

عود و اتمام عشر [illegible] صلوة و افطار صوم میکند [illegible] مسئله خلاف [illegible] احوط آنست که جمع کند [illegible]

[illegible]

زکوة بدهند چه زکوة [illegible] را باید داد و [illegible] حاصل [illegible] زکوة باید داد سر هرگاه شخصی [illegible] سال [illegible]

[illegible]

[illegible]

در خطا ... باشد ... لازم است ... بر صاحبخانه لازم نیست مگر در صورتی که عیال او شود لازم است

[illegible]

ایشان ظاهر آنست که گذشت و اما هم سهم مستحق خمس و زکوة فطره [illegible] باید باشند و صلاح و تحرز [illegible] و کسی که قادر بر تجارت یا زراعت [illegible]

بسبب مشغول شدن بتحصیل علم عینی [illegible] و عبادت کردن [illegible] تحقیق میتوان گفت [illegible] کسیکه [illegible] باشد و قوت سنه بالفعل نداشته

[illegible] نداشته [illegible] اخراجات [illegible] و کسیکه [illegible] بتحصیل علم [illegible] و مشغول شدن [illegible]

از تحصیل معیشت [illegible] که قوت سال [illegible]

دارد [illegible] قوت سال [illegible] خمس و زکوة [illegible]

[illegible]

شود جایز نیست [illegible] سال [illegible]

هرگاه [illegible] طلب علوم [illegible] تعلیم و تعلم [illegible]

[illegible] معیشت خود [illegible] استحقاق [illegible]

[illegible]

[illegible]

ایشان جمع داشته ... مشاهد مشرفه مجاورت و یا در جاهای دیگر بجهة تحصیل علم توقف نمایند خوبست ظاهر اخوبست — بیان
فرمایند که ... باستشفا بتربت مقدسه حضرت امام حسین وارد شده ... [illegible]
و ... آداب ... عام ... برداشته شود و یا اینکه ... [illegible]
و کاه ... تفاصیل اینها ... [illegible]
باشد ... ظاهر ... توان برداشت ... بقصد شفا ... [illegible]
... و دعاهای وارد شده ... [illegible] ... و در احادیث وارد
شده که ایام سفر زیارت حضرت امام حسین ... از عمر حساب نمیشود ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... زیارت ... معصومین ... [illegible]
... ظاهر اخوبست ... زیارت ... معصوم ... [illegible]

[illegible]

جهاد

[illegible]

[illegible]

امر بمعروف

[illegible]

اهل دنیا با شخص نسبت با او هر چند متدین و متواضع باشد بار نشاید گفتن و تملق نسبت به کسیکه جهت دنیا منظور باشد و معنی صحیح قصد کرده حکم بیدینی
نمیتوان کرد والله اعلم نقل انگشتر از انگشتی با انگشتی و امثال آن از برای آنکه حاجتی بخاطر داشته باشد در شماره غلط نکند جایز است یا نه جایز است
و آنکه واقع شده که نباید بر غیر خدا اعتماد کرد مرتبه مقربانست بعضی مردم میگویند که قرآن تمام خواهم شد و بعضی میگویند تا نخواهم [illegible]
و نماز اعتکاف هست یا نه اول ظاهر آنست مقصود ندارد و ترک اولی احوط است امثال این نقلها که میگویند که شخصی [illegible]
[illegible] و مثل آنکه شخصی [illegible]
[illegible] و مثل آنکه [illegible]
[illegible]
[illegible] احوط ترک است [illegible]
[illegible]

[illegible]

اگر شخصی ما چیزی بخرد و قیمت از او ... ماصیغه خوانده نشود ... [illegible]

یا داده بود بگیرد و بگوید که چون بیان ... صیغه خوانده نشده ابطال ... شده ... [illegible] ... مشهور آنست که رجوع نمیتواند کرد

شرطیکه در ضمن عقد لازم کرده میشود لزوم هم بهم رسانیده باشد ... مشهور آنست که لازم میشود و خالی از قوت نیست اگرچه جزم مشکلست والله اعلم

[illegible]

و اما حق [illegible] مقاصات مذکوره ثابت و انتهایش از جمله دیون لازم الادا خواهد شد و هرگاه ترکه وفا بجمیع دیون ننماید بجمیع

بنسبت هر یک توزیع و تقسیط خواهد شد و بوی چیزی نخواهد رسید [illegible] هرگاه دین مرهونه شخصی بوده و بعد از فوت چیزی از او نماند اولی

آنکه دین [illegible] و هرگاه [illegible] صاحب چیز باشد لازمست [illegible] مشهور اینست که لازم نیست هرگاه طفل از ما طلبی داشته [illegible]

[illegible]

[illegible]

کسی را ... و ... حقی نیست ... زمین ساده را با تو قسمت مینمایم حکم در این باب چیست و اگر اشجار مال او نیز ... و بنده را حقی در آنها
باشد حکم در باب آن الزام او ها برسد بنده چیست ج بسم الله اگر بجهات ازلی رعایت مصلحت این کار کرده بست باید قیمت آنها و قیمت
را با یکدیگر حساب کند با اجرة المثل ... و اگر خلاف رعایت غبطه و مصلحت کرده است باید ارش نقص ... بعد و اگر
خواهد ... [illegible] ... والله العالم
س هرگاه شخصی ... [illegible] ... باغ ... اشجار باغ ... بعضی از آنها ... باز ...
به مصالح ... زمین باغ ... زمین باغ ... زیاده از ارش ... آیا آن شریک میتواند ...
خود را ... اجزاء باغ ... [illegible] ... اشجار ... زمین ... و حکم شرع
در این باب چیست ج موافق مشهور حکم ... اشجار ... [illegible] ... متساوی الاجزاء و قابل قسمت
اجباری باشد ... [illegible] ... والله العالم س متعارف ... ملکی ...
[illegible] ... درخت را ... و آخر ... ایشان
با وجه ایشان نزاع واقع میشود ... درخت ... ج ... درخت ... مال او ... کسانیکه
دعوی میکنند که ما شریکیم باید اثبات کنند ... [illegible] ...
[illegible] ... اذن ... اطلاع اگر خواهند ...
درخت را از ملک ... [illegible] ... س هرگاه زید مالی را بعنوان مضاربه بعمرو داده ...
... [illegible] ... بکر ... عمرو ... مال ... بکر ... که خود ...
هیچ حقی ... ج هرگاه عمرو ... [illegible] ... اجرة المثل ... س
اگر ... [illegible] ... ج ... بعنوان ...
[illegible]

س هرگاه زمینی که متعارف است ... زراعت میکنند ... اجاره بدهند ... اصلا ... زراعت ... اجاره صحیح و ... اجاره لازم
میشود یا نه ج صحیح است و ... اجاره لازم میشود هرگاه سایر انتفاعات ... [illegible] ... منافع
... عقد اجاره ... لازم میشود یا نه ج مشهور ... عقد اجاره ... لازم میشود ... س هرگاه زید ملکی را
بعنوان بیع شرط ... [illegible] ... زید فوت شده ... وارث زید ...
... [illegible] ... بیع ... شرط ... اجاره ... ملک را ...
زید بکر و ... بیع شرط ... ج اگر ... بیع شرط ... منقضی شده ...
... [illegible] ... اجاره ... مشهور ... اجاره ...
... باطل ... اجاره ... باطل میشود ... اجاره لازم ...
و احوط ... س هرگاه کسی از شخصی قرض کرده ... قرض ... وکیل ... بعنوان
اجاره ... [illegible] ... سال ...
... باطل میشود ج اگر ... منافع ...
[illegible]

وکالت

[illegible]

وقوف

شیخ بهاء الدین علیه الرحمه در جمیع [illegible] و تفضی نظر نرسیده [illegible] مگر از شیخ [illegible]

هرگاه [illegible] وقف [illegible] باشد [illegible]

چه حکم دارد [illegible] مشهور آنست که آن توقف باطل است [illegible] هرگاه چند مصرف [illegible] باشد که بعضی از آنها باطل [illegible]

[illegible] مشهور آنست [illegible] چه حکم دارد [illegible]

اگر کسی گوید که فلان ملک خود را بر فلان شخص وقف کردم و بعد از فوت او بر [illegible] در فلان ده [illegible]

[illegible] جعفر [illegible] هرگاه شخصی املاک خود را وقف اولاد نموده [illegible] و معلوم نباشد [illegible]

[illegible] قسمت شود یا بعنوان ارث للذکر مثل حظ الانثیین

محل خلافست [illegible] بالسویه قسمت میشود [illegible] هرگاه زید املاک خود را وقف اولاد

[illegible]

معلوم

معلوم [illegible]

[illegible]

هرگاه وصی ... [illegible] ... وصیت ... [illegible]

[illegible]

نکاح

[illegible]

و بوصیت عمل کند ... [illegible] ... رجوع و وصیت عمل باید کرد ... [illegible]

[illegible] ... قسمت میکنند ... [illegible]

[illegible] ... وصیت نموده ... [illegible] ... هرسال ... [illegible]

[illegible] ... حاصل کل املاک ... [illegible]

[illegible]

تا برضاء پدر وجد پدری بعنوان استقلال یا تشریکی باید اقوی اینستکه رضاء دختر کافیست و احتیاط آنستکه رضاء پدر یا جد پدری

نیز رضا [illegible]

[illegible]

معتقد خود میتواند در آورد در غیر آنچه در نماز جمعه و دیگر جا است و الظهر کراهت است والله اعلم اگر شخصی بعد از فوت زن با مادر

ملامسه و ملاعبه و تقبیل و مصاجعه نماید از او محرمیت و محرمیت و با شهوت و شهوه داشته باشد یا نداشته بغیر دخول عقد با دختر دیگر

از او میتواند خواست یا نه بدون شهوت قصور ندارد و با شهوت حرامست و بدون دخول با عقد حرمت دختر نمیشود و قول هست حرام

و آن ضعیفست والله یعلم خاله و عمه و را حکم امتیاز دارند یا نه در زنا بعضی فرق کرده اند و در نظر و لمس فرق ندیده ام

عورت زن نسبت بمحارم قبل و دبر است یا از ستره تا رکبه ظاهر احوط تحریم است و اجتناب از نظر کردن مابین سره و رکبه احوط و اولی

نکاه کردن دختری که کمتر از نه سال داشته باشد بالای مکالمه خوش طبعی کردن هرگاه اینکه از دیدن او و مکالمه خوش طبعی با او خوش می آید

حرام خوش طبع داشته باشد و خواه نداشته باشد و خواه خوش بخوش آید و خواه نیاید جایز است یا نه و چه صغیره یا بالغ اگر خوف التذاذ و شهوت

باید کرد خصوصاً در زیاده از شش سال دختر تا چند سال برابر مرد اجنبی میتواند رفت بعد از شش سال احوط آنست که نگذارند برابر

مرد نامحرم برود والله یعلم با مادر و خواهر و عمه و خاله نسبی و رضاعی و مادر زن خوابیدن و ملاعبه و ملامسه و تقبیل بغیر قبل و دبر و مضاجعه

نظر بغیر عورتین جایز است یا نه اشهر و اظهر آنست که با محارم مطلقاً مضاجعه و ملامسه و تقبیل غیر عورتین و نظر بغیر عورتین جایز است

مگر والعیاذ بالله با تلذذ و ریبه باشد که حرامست والله یعلم [illegible]

[illegible]

بعمل آید دغدغه دارد یا نه و همچنین اگر زن صاحب نوبت بعلت مرض یا بکه قدری از شب نوبه او در خانه زن دیگر بوده و انتفاع از آن ...

با آن زن دیگر مقاربت نیز واقع شود جایز است و با اینکه موافق مضمون آیه کریمه و لن تستطیعوا ان تعدلوا ... متعدد داشتن جایز است

در آنچه کسی کمتر از چهار زن داشته باشد زیاده بر حق ... میتواند خوابید و احوط آنست که در شب نوبه هر یک بجای دیگر نرود مگر

برای نماز جماعت در مسجد یا عیادت ... و مراد از آنکه قیلوله و صبح باید نزد زن

صاحب نوبه بعمل آید ظاهر از سبیل فضل و استحباب است ولکن احتیاط آنست که چنین کند مگر آنکه مشغول زیارات و عبادات و قضای حوائج مؤمنان

و طلب علم و درس گفتن و امثال اینها از امور خیر بوده باشد و اگر صاحب نوبه مرخص سازد ... میتواند رفت و حصه خود را بشوهر و یا بعضی از ضعفات

دیگر میتواند ورضای ظاهر کافیست در اینکه وارد شده جماع مکروه است آیا آن کراهت مخصوص کسی است که زن داشته باشد

جماع حامل شود با مطلق است ظاهر ... مطلق است ... که جماع در اوقات مکروه است و در علت آن وارد شده

که باعث علت ... میشود آیا مخصوص وقتیست که هنوز حمل بهم نرسیده یا بعد از ظهور حمل نیز احکم دارد

در شب سفر که کراهت جماع وارد شده ... مسئله نیز هست ظاهر عموم

[illegible]

میشود طلاق کفعلی است و عده وفات از وقت رسیدن خبر فوت است و عده کنیز از طلاق دو طهر است و اگر حیض نبیند چهل و پنج روز و از وفات
چهار ماه و ده روز است و مثل عده کنیز است عده متعه س حد یاس زنان چند سالست و زن یائسه عده دارد یا نه ج در قرشیه که سیده باشد
شصت سالست و در غیر ایشان پنجاه سال و ظاهر اینست که عده ندارد س اینکه گفته اند که زوجه مطلقه اگر قبل از دخول طلاق او واقع شده باشد
عده ندارد و نصف مهر او میرسد مراد از دخول چه دخولست ج دخول در دبر نیز داخل مدخولست بلکه تفخیذ یا خلوت کردن نیز بنابر ظاهر
بعضی اخبار سبب عده و تمام مهر میشود سوال هرگاه شخصی [illegible] و اگر [illegible] گشته و یا اینکه در بیابانی
که منطقه هلاکت است [illegible] ایشان اینکه [illegible] آمده و فوت شده اما علم یقینی ندارد آیا در حین
بعد از [illegible] جائز است [illegible] در حین حیات خود فسخ تدبیر
خود و میتوان یا نه ج فسخ تدبیر جائز است اما بیع [illegible] فسخ تدبیر کرده باشد صحیح است و اگر فسخ نکرده بر خلافست بعضی گفته اند بیع
[illegible] و بعضی گفته اند صحیح نیست [illegible] س اگر کسی جهت اثبات مدعای خود بگوید لعنت که [illegible]
[illegible] بلعنت من که چنین نباشد یا فلان [illegible] باشد [illegible] بگوید [illegible] فلان یا فلان امام [illegible] زده باشم
[illegible] چنین نباشد [illegible] یا امثال آن از این قسم یاد کردن جائز است یا نه
ج احوط آنست که بغیر خدا [illegible] س اگر کسی نذر کند و چنین بگوید که اگر بیمارم بهتر شود هزار دینار بمستحقین
بدهم [illegible] لازم میشود [illegible] ج بعینه صیغه لازم نمیشود مگر آنکه نام خدا ببرد که [illegible] کردم
یا [illegible] کردم در اینصورت لازم میشود [illegible] نذر مطلق [illegible] سه روز روزه بگیرم [illegible]
مثل شفاء بیمار [illegible] خلافی نیست اما ظاهر انعقاد باشد [illegible] هرگاه کسی نذر کند که اگر این روز [illegible]
[illegible] ج واجب میشود [illegible] س اگر شخصی نذر کند که بعد از فوت [illegible]
دین [illegible] ادا کند [illegible] قبل از [illegible] فوت شده [illegible]
یا نه ج هرگاه [illegible] فوت [illegible] تعلق
میگیرد [illegible] در اینصورت [illegible] تعلق آن مال [illegible]
[illegible]
س هرگاه شخصی [illegible] نذر کند که [illegible] امام رضا علیه [illegible] ج اگر در وقت نذر
نام خدا برده باید [illegible]
اما اگر نام خدا نبرده [illegible] سوال کفاره روزه خوردن ماه رمضان [illegible] و اگر حرام افطار کند
[illegible] کفاره باید داد ج در حلال مخیر است میان بنده آزاد کردن و دو ماه روزه و اطعام شصت مسکین و در حرام احوط
جمع است میان هر سه [illegible] س شخصی [illegible] روزه ماه رمضان [illegible] قضا آنرا [illegible]
[illegible] لازم است ج [illegible] بنده آزاد کند یا دو ماه پی در پی روزه بگیرد و یا شصت مسکین را [illegible]
س هرگاه شصت مسکین [illegible] در کفاره اطعام باید کرد مقدار اطعام [illegible] ج [illegible]
[illegible] س هرگاه کسی روزه قضا را بعد از ظهر افطار کند
چه حکم دارد ج [illegible] روزه قضا را بعد از ظهر [illegible] کفاره [illegible] بعضی گفته اند ده مسکین را اطعام
[illegible] سه روز روزه [illegible]
میکند [illegible] ده مسکین را اطعام [illegible]
مسکین را اطعام [illegible] کفاره افطار ماه رمضانست که یک بنده آزاد میکند یا دو ماه پی در پی روزه میدارد یا شصت مسکین را
طعام میدهد [illegible] کفاره وطی زن حائض واجب است یا سنت ج فعل حرامست و کفاره [illegible]
[illegible] س اطعام شصت مسکین که در کفاره لازم میشود تفریق جائز است یا همه یکبار اطعام باید کرد

وهرگاه

وهرگاه تفریق جائز باشد یکی مسکین را [illegible] کفاره [illegible] ج تفریق جائز است ولیکن یک مسکین را مکرر اطعام کردن
در یک کفاره جائز نیست مگر آنکه دیگری یافت نشود س در کفاره [illegible] میتوان اطعام کرد یا نه ج [illegible] نمیتوان داد مگر آنکه
[illegible] کفاره سید باشد سوال صید [illegible] حلالست یا نه ج حلال نیست س [illegible] حلالست [illegible]
میتوان خورد یا نه ج ظاهر حلالست و میتوان خورد و اگر [illegible] شیعه [illegible] اجتناب [illegible]
یا نه [illegible] ذبح کردن ایشان [illegible] س حیوة مستقره که در مذبوح بعد از ذبح شرطست چه معنی دارد ج مختلف [illegible]
[illegible] س هرگاه حیوان ماکول اللحم [illegible] ذبح نمایند
[illegible] ج هرگاه خون [illegible] جاری بیاید و حرکت نماید [illegible]
[illegible] س [illegible] باشد
آیا بمجرد ذبح حلالست یا نه ج اگر بعد از ذبح خون [illegible] حرکت کند حلالست والله یعلم س در حیوان ماکول اللحم [illegible]
ذبح حیوة مستقره شرطست در حالت اختیار یا مطلقا ج اگر خون و حرکت بعد از ذبح [illegible]
حیوة مستقره [illegible] دلیل نیست والله یعلم س [illegible]
[illegible] معلوم شود که حلقوم [illegible] ذبح بریده نشده [illegible] حلالست یا نه ج [illegible]
[illegible] حلالست [illegible] اجتناب [illegible]
[illegible] حیوانی [illegible] ذبح [illegible] حلالست یا نه ج ظاهر حلالست [illegible]
[illegible]
[illegible] س [illegible]
[illegible] کدام حلالست و کدام حرام ج [illegible]
[illegible] حلالست س [illegible] ج [illegible]
[illegible]
[illegible] حرمت [illegible]
[illegible] ظاهر حلالست س [illegible] حلالست یا نه ج ظاهر حلالست
[illegible] س [illegible] ج ظاهر اینست که [illegible] حیوان معروفست و بعضی گفته اند که [illegible]
[illegible] بعضی گفته اند [illegible]
[illegible]
[illegible] س [illegible] جائز است [illegible]
[illegible]
[illegible] جائز است یا نه ج [illegible]
[illegible] معلوم نیست س [illegible] ج دلیل
[illegible] س [illegible]
[illegible] ج دلیل بر حرمت [illegible] والله یعلم س [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ج [illegible]

[illegible]

مشهور ... طعام ... حلالست ... [illegible]

... [illegible] ...

طعامی که در خانه ... [illegible] ... احتیاط ... [illegible]

... [illegible] ...

ظاهر اینست که حلال باشد و جماعتی که دغدغه میکنند از جهة خباثت آنها ست و خباثت آنها ثابت نیست خصوصاً بروش
مذکور در پوست ... [illegible] ... و واید آن حرمت تابع اسکار است هر چند کثیر آن باعث اسکار باشد قلیلش نیز حرام است
[illegible] ... آن که خرد کوچک در میان ... [illegible] ... پاک باید کرد و عنوان وجوب یا نه ج اگر کرم
پاک باید کرد س در جلد کله و پاچه که ... شود چه میفرمایند میتوان خورد یا نه و بعضی میگویند مطلق جلد حرمتش معلوم نیست این
صورت دارد یا نه ج حرمت جلد معلوم نیست و اباحه اظهر است س ... هر گاه عوض ... وضو میتوان ساخت و در شرب چنین
... که چه حکم دارد ج هر استعمالات یکحکم دارد ... وضو و غسل احتیاط ... والله یعلم س ... هر گاه نقش ...
... و با شامند ... با وجود نفرت طبع ج ... [illegible] ... طبع از آن نفرت داشته باشد
ثابت نیست اما احتیاط ... [illegible] ... والله یعلم س ... [illegible] ... مشهور
اینستکه حلالست اما باعتبار ... [illegible] ... حرام است و اصح س در وقت دوشاب ... متعارفست که
خاک داخل ... میکنند ... [illegible] ... دوشاب باقی میماند آن دوشاب حلالست یا حرام ج حلالست ... اگر ... خاک
... [illegible] ... چیزهای ماکولات ... خاک
در آن مستهلک نباشد س چه میفرمایند ... عسل و یا دوشاب ... [illegible] ...
و بعد از آن ... [illegible] ... ظاهر طاهر و حلالست یا نه ج ظاهر طاهر و حلالست س چه میفرمایند در سرکه هر گاه
... [illegible] ... حلالست یا نه ج اگر شراب بر سرکه
... [illegible] ... و احوط ترک استعمال
والله یعلم س شیره انگور ... [illegible] ... حکم ... شیره مذکوره ...
... [illegible] ... س هر گاه ... انگور ... [illegible] ...
... [illegible] ... ج ظاهر آنست که حلال باشد ... معلوم باشد ...
و اگر قبل ... [illegible] ... والله یعلم س در صورت مذکوره هر گاه ... [illegible] ...
دارد ج ظاهر خوب باشد والله یعلم س کشمش ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... ظاهر حلال باشد ... [illegible] ...

مشهور

بسبب ساطت شخصی اگر کسی چنین کند مرتکب حرام شده از ایشان کیره بعد حاکم بعد از یا اثم هست یا نه ج اگر کسی برضای خود که التماس کند
و درین نیست که باعتبار مصلحت خوب باشد اما چنانچه اغلب اینست که مرتکب آن کسی را مجبور میکنند و التماس مینمایند و چاره کار ندارند
که از ایشان تعلق میگیرند و حیله دارد و اعانت بر ظلم است و مرتکب شدن چنین امری صورتی ندارد س گاه میشود که در مزرعه چند نفر
تحصیلدار بما الوجهات و غیره وارد میشوند و مقید و هزار دینار طلب میکنند و هر شب قریب هزار دینار خرج ایشان است آیا اگر کسی از شرکا
با عزا ایشان وجه مطالبه آنجماعت را بخود بعهده ایشان [illegible] کند که آنجا کمتر شود و نفع بشرکا رسد و بعد از آن از شرکا متفرقه و مجمع
بگیرد چه صورت دارد و در صورت مذکوره هر گاه باعتبار مکث محصلان نقصانی از ده باشد یا سعی نمودن و [illegible] بشرکا از برای نبودن
و جبرا مانع ظلم خواهد بود یا نه ج ابن ضرر از جواب مسئله سابق ظاهر میشود چنین امور احسن مرتکب نمیتوان شد س خراج سلطان
از بنال الوجهات و بعضی سفارقات مثل ارز و [illegible] و غیرها که حواله میکنند جایز است که شخصی مرتکب تقسیم کردن بر رعایا شود یا از ایشان
بگیرد و بآدم حاکم دهد و مشغول الذمه حق میشود چنین کسی یا نه اگر خود طوع نباشد یا شد و بر فرضی که نفعی او میرسیده باشد چه
حکم دارد ج جایز نیست مرتکب این امور شدن س اگر کسی چیزی از جائی افتاده بیند و صاحبش معلوم نباشد چه کند ج آنرا
برندارد س اینکه گفته اند [illegible] ج درکار نیست س [illegible] و دنیا با نهایت تصرف [illegible]
کرد سبب ملکیت شود یا نه ج [illegible] هر گاه شخصی [illegible] مواضع زراعت نماید تا آنکه او یا بیست [illegible] زراعت وارد ملک [illegible]
و بعد از [illegible] قابلیت زراعت حکم ملکیت آن میتوان کرد س دختر زاده و پسر زاده میراث [illegible] میکنند ج [illegible]
اینست که نصیب [illegible] بتقرب برا میبرند س هر گاه شخصی فوت شده و یک همشیره و یک دختر برادری از او مانده باشد کدام یک میراث میبرند
ج ... میراث بهمشیره میرسد و دختر برادر چیزی نمیرسد س حبوه میت که به پسر بزرگ تعلق دارد چه چیزها است ج اشهر و اقوی در
مسئله حبوه آنست که جامها که پوشیده باشد یا مهیا کرده باشد برای پوشیدن داخلست و اگر نپوشیده باشد محل
تأملست و ظاهر عمامه و ردا داخل باشد و عدم دخول ابو [illegible] بند و کلاه و کفش و موزه و کمربند و پوستین هست و در جامه‌ها که
از پوست باشد یا جایز الصلوة نباشد خلاف هست و دخول ظاهر اقوی نیست و بعضی از محققان زره را داخل دانسته اند و
خالی از قوتی نیست ولیکن کسی که با او اختصاصا بیشتر داشته و اگر نسبت بر او همه مساوی باشد شاید تعیین بقرعه اولی باشد و همچنین
در تعیین یک مصحف اگر متعدد باشد و یک شمشیر با عدم اختصاص بقرعه تعیین کرده اولی است و در داخل بودن غلاف مصحف
و غلاف شمشیر و حمائل هست و دخول خصوصا در اخیر اقوی است و احوط در اینها که محل خلاف است صلح است و انگشتر و دوات
دیگر نیز بوده اگر حبوه میت از پسر بزرگست و مراد از حبوه در رختهای پوشیده میت و یک قرآن و یک شمشیر و یک
انگشتر که با او اختصاص بیشتر داشته و اگر نه بر یده باشد داخل حبوه نیست و اگر متعدد باشد آنچه پوشیده باشد داخل
حبوه هست و نماز و روزه که در ذمه میت باشد بر پسر بزرگ واجبست که بجا آورد در مقابل حبوه و هرچند که کسی دیگر قضا کند یا از ورثه
دیگر کند یا بعنوان استیجار کسی کند ظاهر اینست که میت از شغل ذمه بیرون میآید اما حکم کردن براءة ذمه پسر بزرگ مشکلست س
زوج از زوجه غیر ذات ولد چه قسم میراث میبرد ج نصف س دیگر برادر یا والدین یا عمو یا خالو داشته باشد نصیب شوهر چند
از میراث او چه مقدار میشود ج نصف میشود س نصیب زوجه ذات ولد از میراث زوج چند است ج مشهور اینست که ثمن از همه
چیز میبرد و احوط صلح است س زوجه که از شوهر فرزند نداشته باشد از چه چیز میراث میبرد ج [illegible] اشهر میان علمای
رضوان الله علیهم و اقوی بحسب ادله آنست که زوجه که فرزند از میت نداشته باشد از زمین مطلقا حصه نمیبرد و اعیان عمارات از آجر
و خشت و چوب و در و پنجره و غیر ذلک خواه از خانه و خواه از مستقل و خواه آنها که قیمت میکنند و حصه او را از قیمت
میدهند و در عین شریک نمیشود و در درختان اشکال هست که بقیمت راضی شود قیمت میدهند و اگر راضی نشود احوط
آنست که از عین با او بدهند اگر شرکا نیز راضی باشند و از جمیع منقولات حصه میبرد مگر آنچه سبب حبوه به پسر بزرگ مخصوص
باشد و پسر بزرگ موجود باشد و رشید و نه والله اعلم و در جای دیگر از ایشان نقل شده که مشهور میان علما آنست که

از اسباب البیت هرچه ما ینقل است میراث میبرد و از عین زمین نمیبرد بلکه از قیمت اعیان نیز میبرد اما مرسوم است که با ورثه مصالحه میکنند بهتر است س
نصیب زوجه غیر ذات ولد هر گاه شوهر اولاد داشته باشد از میراث شوهر چند میشود ج مشهور آنست که از منقولات ثمن میبرد و از عمارات و اشجار قیمت ثمن و
عین آنها را نمیبرد و از اراضی نه عین میبرد و نه قیمت س هر گاه شخصی مسیحی فوت شود و جمعی از ورثه مسیحی و از مسلمانان داشته باشد میراث او بکدام یک میرسد
ج اگر هر گاه وارث مسلمان داشته باشد هرچند دورتر باشد تمام بمسلمان میرسد والله یعلم س اینکه فقها گفته اند که هر گاه وارث کافر متعدد باشد و یکی
از ایشان هرچند دورتر باشد قبل از قسمت میراث مسلمان شود میراث را میبرد مراد اینست که اصل وقوع اسلام و قبل از قسمت شده یا اینکه مسئله
اگر و سلطه باشد و رسید از جمله اسلام و قبل از قسمت باشد ج مراد آنست که اصل وقوع اسلام و قبل از قسمت باشد س فقیه جامع الشرایط
چه معنی دارد و بسط ید ظاهری هم از جمله شرایط است یا نه ج مجتهد عادل فقیه جامع الشرایط است هرچند که بسط ید ظاهری نداشته باشد س
هر گاه ملکی از شخصی طلب داشته باشد و او رد نمودن تعلل نماید و اگر چه منعی ندارد اما املاک و اجناس دارد و چون بقیمتی که او در نظر دارد نمیخرند
و دین خود را ادا نمیکند بحکام این زمان عرض کرده بخصوصا حاکمی که غالب بشرع رجوع میکنند جایز است یا نه اگر ایشان در چنین صورتی بر غالم
بطالب خواست ج عرض کردن بحکام جایز است مگر بعد از آنکه در حضور حاکم شرع ثابت شود و حاکم شرع صاحب طلب را که حق او ضرر مالی و بدنی بالشخص
نخواهد رسید و خود حق خود را مانده و اعتراض نبود شاید در چنین صورتی مرجح توان کرد س هر گاه کسی ملکی را متصرف داشته و کسی ادعای ملکیت
آن کند و بیسند یا ان را متصرف و جانشان باید طلبید و یا اینکه مدعی را باید طلبید باشد که اثبات همین قسم باشد ج چنین احکام تعلق بحاکم شرع
دارد و مسئله در نهایت اشکالست و صاحب حکم را نخواهد داشت س هر گاه شخصی از شخصی ادعا نماید که در سنگی [illegible] بکار رفته
و او انکار نماید شرعا چه باید کرد ج اشکال دارد مگر آنکه مدعی بینه مالیت ندارد که بجهت آن قسم توان داد مگر اینکه صورت دعوی چنین باشد
که بسبب اخفای چنین کاغذی بنقصان و تضییع مبلغی مال بر من شده و او انکار نماید در این صورت چون دعوی مالیت تعلق بگیرد احتمال دارد که بقسم
رفع توان نمود س هر گاه زید از عمرو سندی داشته باشد و عمرو ادعا نماید که در سند که از من دارد الحاق کرده زید قسم میتواند داد ج بحسب اصل
الحاق قسم نمیتواند داد مگر اینکه چنانچه مذکور شد دعوی مالیت تعلق گیرد س هر گاه شخصی موجب سندی که از مورث و مانده مرکسی ادعای شغل
ذمه مبلغی و مدعی علیه انکار نماید و مدعی یا عاجز از اثبات تسلط قسمی بمدعی علیه هست هر گاه مدعی علیه قسم بمدعی میتواند قسم خورده مدعا
اخذ نماید ج اگر علم بصحت سند و بقای شغل ذمه داشته باشد و الا فلا س اگر چنین سندی بمهر شریف شما داشته و دعوی علم و تخصیص هم نداشته
که سند بمهر شریف شما و در حضور شما اقرار کرده است چه حکم میفرمایید ج مدعی علیه تسلط قسم نفی العلم بر او دارد و هم که بعد از آنکه قسم یاد
نماید که علم با دعوی ندارند و شغل ذمه ندارد و حجت عاید را یاد باید ... نماید س هر گاه زوج فوت و جمعی دو فوت شده باشد و یا بطل ورثه زوجه پر ترکه
زوج ادعای مهر نماید آیا چنانچه اگر زوجه در حیوة بوده و بر ورثه زوج ادعا میکرده بعد از ثبوت اصل مهر و ورثه زوج را تسلط قسم استظهاری بر او دارد
بوده که بعد استخلاف او وجه مهر را تواند گرفت حالا که زوجه در حیوة نیست با ورثه تسلط قسم استظهاری بر آن ورثه هست یا نه اگر قسم یاد نمایند چه صورت
خواهد بود و اگر بعضی از ورثه آن زوجه صغیر باشد چون قسم نمیتواند در سر ایشان معطل خواهد ماند یا نه ج بلی تسلط قسم نفی العلم استظهاری بر ایشان
هست با تتمه ضمون یکی ورثه زوجه قسم یاد نمایند که علم نداریم یا آنکه زوجه مهر خود را ابرا کرده و یا اخذ نموده باشد و اگر بعضی از آن ورثه صغیر باشد بقدر
رسد ایشان را موقوف به قسم استظهاری نمیتوان داشت و تعطیل حق جایز نیست بلکه بعد از ثبوت باید داد و در چنین صورت قسم استظهاری نمیباشد
س در صورت معروضه هر گاه ورثه زوجه خواهند که رد قسم نموده و ادعای خود بر دارند میتوانند و اگر توانند ورثه زوج بچه قسم قسم بخورند
ج میتوانند در صورتیکه ورثه زوج ادعای علم باداء وجه مهر یا ابرا آن نموده باشد با نحو قسم یاد نمایند که ما علم قطعی باداء و یا ابراء داریم س
در صورتیکه قسم نفی العلم متوجه کسی شود مثل اینکه شخصی ادعای حقی بر میت نماید و ورثه گویند علم نداریم و با عجز مدعی از اثبات قسم نفی العلم متوجه
ورثه شود آیا اگر ورثه رد قسم بمدعی میتوانند کرد و اگر قسم یاد نماید که جزم به بقاء شغل ذمه آن وجه بر میت دارد ج ظاهر اینست که میتوانند رد نمود س در بعضی که
در معامله متعارف است که دست گردان میکنند در دست و شاهد بر آن میتوان شد ج درست است اما شاهد بر قبض کل نمیتوان شد بلی باید بهمان
نحو که واقع شده شهادت بدهند والله اعلم س هر گاه اینکه شاهد گیرند بر اینکه شخص او وکیل میکند در امری یا چیزی میگیرد یا بیع میکند و امثال آن
و اینکه او را ندیده نمیشناسد و شهادت شهود بر این نیز بجا بر او ثابت شده که این زن همان زن است آیا محض اینکه یکنفر یا دو نفر عادل گفته باشند
که این همان زنست میتواند در وقت ضرورت بعنوان جزم ادای شهادت نمود و ادراک که عدم موت و یا اینکه لازم است تفصیل بمراتب مذکوره ساز د

کہ نفع چنین با اعتراف نمود و فلان و فلان گفتند که این زن فلان زن است ج اگر علم بهم رسد بر آنکه آن زن است بقرائن حال و شهادت جمعی شهادت بعنوان
جزم میتوان داد و گاه گاه اگر خصوص واقعه شهود را ذکر کنند شاهد نباشد س اگر جائی کاغذی بیاورند که شهادت خود را بنویس که فلان زن با فلان مرد
فلان چیز خود را فروخت یا هبه کرد مثلا و ما هم شنیده ایم تو هم شهادت خود را بنویس آیا بمجرد همین ما هم شهادت خود را میتوانیم نوشت و شهادت میتوانیم
داد یا نه ج اگر علم قطعی از گفته ایشان بهم رسد میتوان نوشت و بعضی بظن قریب بعلم را اکتفا کرده اند و خالی از اشکالی نیست و احوط ترک است مگر
آنکه حاکم شرع باشد و بر ثبوت شرعی چیزی بنویسد س هرگاه بیع و شری میان دو کس واقع شد بر مبلغی یا یکی از دیگری قرض کرد و دو کس نزد
آورده که این آن مبلغ است یا بعض شهود آن نزد میتوان نوشت و شهادت میتوانیم داد که مبلغ مذکور تمام و کمال واصل شد یا نه ج اگر هر دو
طرف گویند و نزد ما نمایند ظاهرا کافی باشد س هرگاه دو کس گفتند که شهادت خود را بنویس بر این کاغذ و یکی گفت که من فلان نام را دادم فلان
ملک را برفیق خود که فلان نام دارد فروختم و ما نه بایع را میشناسیم و نه مشتری را و نه نام ایشان را میدانیم و نمیدانیم که بایع مال الناس ملک هست
یا نه الحال توجه بکنند ما شهادت خود را بنویسیم و در وقت احتیاج شهادت بدهیم بدون تحقیق امور مذکوره یا نه ج تا بایع را نشناسد گواه
نمیتواند شد و شرط نیست که بداند که او مالک است [illegible] س هرگاه شخص کاغذ بیع و شری یا هبه یا وقف دارد و از مضمون آن کاغذ که هو حقه
مطلع نمیشویم هر چند بما میگوید آیا جائز است که بنویسیم که فلانی اقرار کرد بهر چه در این کاغذ هست یا نه و واجبست تحقیق کردن جمیع جزئیات
ج احوط آنست که بر جمیع جزئیات کاغذ مطلع شود و اگر او مجملا بگوید که آنچه در این کاغذ هست من دیده ام و معترفم شاید بهمین نحو گواه توان
شد بر اعتراف بجمیع این کاغذ مجملا کرد س خواجه سرایان در باب شهادت حکم مردان دارند یا زنان ج اختلاف و اشکال است و اگر حکم
مردان دارند س مرد محصن و زن محصنه چه معنی دارد و حد ایشان هرگاه زنا کنند چیست ج مرد محصن مردیست که بالغ و عاقل و آزاد باشد
و زنی بعقد دوام یا کنیزی داشته باشد که وطی با آن کرده باشد بعد از بلوغ و آزادی و عقل صحیح و شام قادر بر وطی باشد پس اگر در سفر باشد
یا او غایب باشد یا در حبس باشد و محبوس باشد که بزن و کنیز خود نتواند رسید محصن نخواهد بود و محصن بودن زن نیز چنین است که بالغ و عاقل و آزاد
باشد و شوهری داشته باشد که دستش باو رسد و حد محصن موافق مشهور هرگاه جوان باشد و زنا کند سنگسار کردن است و کیفیت سنگسار
آنست که مرد را تا کمر و زن را تا سینه در میان خاک پنهان کنند [illegible] و سنگ بر او زنند تا بمیرد و اول امر میکنند او را
که غسل بکند و کفن بپوشد و حنوط کافور بر خود بریزد و بعد از مردن نماز بر او میکنند و او را دفن میکنند و هرگاه محصن پیر باشد و زنا کند
خواه مرد باشد و خواه زن حد آن اول صد تازیانه است و بعد از آن سنگسار کردن س مرد غیر محصن و زن غیر محصنه که آزاد باشند هرگاه زنا کنند
حد ایشان چیست ج حد ایشان موافق مشهور هرگاه آزاد باشند صد تازیانه است مگر آنکه زانی بکر باشد یعنی زن داشته باشد که زن را عقد کرده باشد
و هنوز با او دخول نکرده باشد که در این صورت اشهر آنست که سرش را بتراشند و یکسال او را از شهر خود بیرون میکنند س هرگاه کسی العیاذ بالله با یکی از
محرم نسبی او باشد زنا کند حد آن چیست و فرق میان محصن و غیر محصن هست یا نه ج مردی که با زن محرم نسبی خود زنا کند مانند مادر و خواهر و عمه
و خاله و دختر برادر و دختر خواهر و بعضی از علما محرمهای سببی را نیز باین ملحق کرده اند مانند زن پدر و مادر زن و اشکال دارد حد ایشان کشتن است
گردن میزنند ایشان را و بعضی از علما گفته اند که اگر مرد محصن بوده و زن داشته و با محرم خود زنا کرده است اول صد تازیانه میزنند و بعد از آن سنگسار
میکنند و گردن نمیزنند و اول صد تازیانه میزنند و بعد از آن گردن میزنند و قول اول مشهورتر است و زن نیز اگر راضی بوده و جبری بر او نشده حکم مرد
دارد س زنا بچه چیز ثابت میشود ج بدو چیز ثابت میشود اول باقرار کردن و اشهر و اقوی آنست که در این صورت زانی خواه مرد باشد و خواه زن ثابت نمیشود
مگر آنکه چهار مرتبه اقرار کند بزنا و خلاف هست در آنکه چهار اقرار باید در چهار مجلس بشود یا در یک مجلس کافی است و اشهر آنست که تعدد مجلس بکار نیست
و اگر کمتر از چهار اقرار کند اعتبار ندارد دوم بگواه و ثابت نمیشود سنگسار مگر بچهار گواه عادل که گواهی دهند که زنای او را دیده اند مانند میل در سرمه دان یا سه مرد
عادل و دو زن عادل شهادت بدهند و اگر دو مرد و چهار زن گواهی بدهند اکثر علما گفته اند که او را سنگسار نمیکنند و صد تازیانه میزنند و بعضی گفته اند
که تازیانه نیز نمیزنند و اگر کمتر از چهار نفر گواهی بدهند ثابت نمیشود و گواهان را حد میزنند یعنی حد قذف و اگر بعضی پیشتر بیایند و شهادت بدهند
پیش از آنکه باقی شهود حاضر شوند اشهر آنست که ایشان را حد قذف میزنند و انتظار باقی شهود نمیکشند و زنا ثابت نمیشود و شرط است که شهادت ایشان
در تفصیل باشد و موافق یکدیگر باشد پس اگر بعضی گویند در روز شنبه زنا کرده و بعضی گویند در روز یکشنبه یا بعضی گویند در فلان خانه و بعضی
خانه دیگر ثابت نمیشود و گواهان را حد میزنند س خوابیدن دو مرد یا دو زن بدون ضرورت در زیر یک لحاف جائز است یا نه ج اگر برهنه باشند

حدود

حرامست و اگر رغبت بپوشیدن داشته باشد احوط آنست که نخوابند و اگر ضرورت شود لحاف را در میان بکنند تا حائل باشد س هرگاه کسی با حیوانی جماع کند حکم آن
چیست ج اگر آن حیوان از حیوانات ماکول اللحم باشد که گوشتش را بحسب عادت میخورند مانند گوسفند و گاو و شتر چند حکم ثابت میشود اگر وطی کننده بالغ و عاقل
باشد بنا بر مشهور اول تعزیر بر وطی کننده آنچه امام مصلحت داند و بعضی بیست و پنج تازیانه و بعضی صد تازیانه گفته اند دوم آنکه گوشت آن
حیوان و نسل آنکه بعد از آن فعل بهم رسند و شیر آنها حرامست سیم آنکه واجبست که آن حیوان را ذبح کنند و بسوزانند و اگر آن حیوان ملک
دیگری باشد قیمتش را از وطی کننده بصاحبش میدهند و اگر حیوانی باشد که متعارف سواری آن باشد هر چند حلال گوشت باشد مانند اسب و استر
و الاغ آن را ذبح نمیکنند بلکه از آن شهر بیرون میبرند و در شهر دیگر میفروشند و بعضی گفته اند گوشتش نیز حرام میشود و اگر حیوان از دیگری
[illegible] قیمتش را بصاحب حیوان میدهند و الا بوطی کننده میدهند و بعضی گفته اند در صورتی که آن حیوان ملک واطی باشد قیمتش را تصدق میکنند
و بعضی بلوغ و عقل را در غیر حکم حد در سایر احکام مذکوره شرط اعتبار نکرده اند س دیت مرد مقتول بحساب زر چند میشود
[illegible] دیت مرد بحساب [illegible] که ده هزار درهم است در این زمان [illegible] موافق شصت و شش تومان و سه هزار و [illegible] صد
شصت دینار [illegible] میشود و [illegible] که بالفعل معمول است شصت و سه تومان [illegible] هزار [illegible] دو [illegible]
بهر تقدیر که باشد والله یعلم س هرگاه دو نفر [illegible] که [illegible] زن [illegible] نیز بوده و وارث
آن زن [illegible] ایشان بوده که مجموع [illegible] بوده اند آنجا از دیت و قصاص [illegible] لازم است
چیست ج [illegible] معروض میدارد که موافق شرع شریف [illegible] زنای [illegible] ثابت نمیشود تا چهار گواه عادل بر زنای
آن زن شهادت ندهند و بر تقدیر ثبوت اگر آن زن شوهر داشته [illegible] مستحق قتل نیست [illegible] و قاتل او مستحق قصاص [illegible]
و اختیار قصاص کردن و عفو نمودن و دیت گرفتن با ورثه است [illegible] اگر عفو کنند قصاص و دیت هر دو ساقط میشود و اگر [illegible]
دیت دهند دیت زن که بحساب نقره موافق [illegible] سی و سه تومان و یکهزار و پانصد و هشتاد دینار است میگیرند و اگر خواهند قصاص
کنند اگر قاتل یکی باشد [illegible] سی و سه تومان و یکهزار و پانصد و هشتاد دینار [illegible] و اگر قاتل دو نفر باشد [illegible]
[illegible] کشته شده باشد اگر خواهند هر دو را میکشند و اگر خواهند یکی را میکشند و اگر خواهند دیت میگیرند [illegible]
[illegible] کشتن مرد و کشتن زن [illegible] دیت [illegible] چهل و نه تومان و هفت هزار و سیصد و هفتاد دینار است
[illegible] و اگر یکی را بکشند باید که وارث مقتول نصف دیت را بدهند [illegible] سی و سه تومان و یکهزار و پانصد و هشتاد دینار
[illegible] و اگر کشته اند بازگیرند دیت [illegible] شانزده تومان و [illegible] هفتصد و نود دینار و اگر قاتل سه نفر باشد
[illegible] میشود [illegible] همان صد و سی تومان و یکهزار و پانصد و هشتاد
دینار [illegible] میگیرند [illegible] ثلث [illegible] میدهند و اگر یکی را بکشند باید که بوارث [illegible] تومان و دو هزار و [illegible] صد و سی دینار
[illegible] و اگر ایشان را کشته اند [illegible] دو تومان [illegible] و اگر دو نفر را بکشند بوارث [illegible]
[illegible] هزار و [illegible] صد و سی دینار بدهند و اگر [illegible] کشته اند یازده تومان و پانصد و بیست و هفت دینار میگیرند و اگر هر سه را خواهند بکشند
باید بوارث هر یک آن مبلغ را بدهند [illegible] احکام مادر بوده و چون مذکور میشود که اقرار داده اند [illegible] حامل بوده است [illegible]
[illegible] اگر معلوم شود که پسر بوده باید دیت او [illegible] شصت و [illegible] تومان و سه هزار و صد و شصت دینار است
بدهند و اگر دختر بوده سی و سه تومان و یکهزار و پانصد و هشتاد دینار بدهند و اگر معلوم نباشد که پسر بوده یا دختر موافق مشهور میان علما باید
چهل و نه تومان و هفت هزار و سیصد و هفتاد دینار بدهند و اگر روح در میت معلوم نباشد و خلقتش تمام باشد باید که صد اشرفی بدهند
علی المشهور [illegible] و اگر خلقتش تمام نشده بوده اگر نطفه بوده یعنی منی بسته بیست اشرفی میدهند و اگر علقه شده بوده یعنی پاره خون بسته
چهل اشرفی میدهند و اگر مضغه بوده یعنی پاره گوشت شصت اشرفی میدهند و اگر استخوان شده بوده و گوشت بر روی آن نروئیده بوده هشتاد
اشرفی میدهند و اگر گوشت روئیده بوده و خلقتش تمام شده بوده اما روح ندمیده بوده صد اشرفی میدهند علی المشهور [illegible]
[illegible] الاحکام [illegible] الکلام [illegible] س هرگاه زنی کشته شود و مادر زید ادعا نماید که محمد آقا زید را نکاح داشت تا کافور غلام [illegible]
[illegible] [illegible] بمحمد آقا و کافور [illegible] جزا لازم است و مادر زید اختیار [illegible]

وارد باشد معروف میان علما خلاف است در آنکه بنا بر اختیار قصاص هست یا نه و بنا بر مشهور میان علما که ایشان اختیار هست بنا بر قصور

مذکور ظاهر آنست که بر مجرد اقرار چیزی لازم نباید و اگر مادر مدعی آن باشد که عمداً مقتول را کشته [illegible]

بشود و بعد از نکول او قسم خوردن مدعی [illegible] ولیکن این احتمال بعید است [illegible]

محتاجست حکم بقصاص ظاهراً نتوان کرد [illegible]

[illegible]

واحوط شستن است و اگر نجاست باشد که عدد [illegible] احوط آنست که بعد از [illegible] بشوید س آب کثیری که در آن غسل جنابت یا غیر آن اغسال کرده باشند چه حکم دارد

غسل کردن و وضو ساختن [illegible] دیگر آن ج ظاهر [illegible] و جایز است [illegible] س استعمال آبی که در رفع حدث اکبر استعمال شده باشد

جایز است یا نه ج مکروه است س غسالة الحمام که مذکور است در کتب احادیث [illegible] ج ظاهر آنست که در زیر حمام جمع میشود

[illegible]

بآن مکان س درو وضو ساختن و غسل کردن هرگاه سبب جاری کردن نهر تا باعتبار چیزی که بدون بیاشد بعضی جاها و نهر سوها خراب باید
یا دست مالیدن بسیار ضرورست تا خشک بالکلیه بطرف شود یا نه ج بقدری که ظن غالب بهم رسد که آب بجمیع موضع غسل جاری شده کافیست و
بعد از آن بجهة ظاهر خشک نمودن ضرر ندارد و مبالغه زیادتی مالیدن سنتست س سلس البول که مشهور آنست که برای هر نماز یکوضو باید
و معذورست را بدون بول کدامست و چه چیز لازم است ج ظاهر اینست که مراد از سلس البول آن باشد که بول او در اثنای نماز محافظت نتواند کرد و ظاهر
آنست که حدث بیک موجب وضو باشد هم نماز بول معتاد نیست و اینکه بجهت هر نماز وضو باید ساخت فقها نقل کرده اند و حدیثی بنظر نرسیده است
و احوط عمل بمشهور است س اگر کسی یقین دارد که وضو داشته و شک دارد که آیا بعد از آن حدثی واقع شده که موجب وضو باشد یا یقین
کرده وضو نداشته و شک دارد که آیا بعد از آن وضو ساخته و همچنین غسل و تیمم چه حکم دارد ج در جمیع آنها آنچه یقین داشته بنا بر یقین میگذارد
و شک اعتبار ندارد پس اگر یقین بوضو داشته و شک در حدث دارد حکم بصحت وضو میکند س اگر کسی وضو یا غسل کرده و بعد از فراغ
شک کرد که آیا فلان موضع را شسته ام یا مسح کرده ام یا انگشتری که تنگ بوده وقت شستن حرکت داده ام یا نه و همچنین در غسل ترتیبی
بعد از فراغ از غسل شک کند که آیا جانب راست را شسته ام یا نه چه حکم دارد و در اثنای وضو یا بعد از فراغ ظن غالب بهم رسیده باشد که فلان عضو
ترک کرده بود چه حکم دارد ج در اثنا باید عمل بآن آورد و شک بعد اعتبار ندارد و اگر ظن او بعد از فراغ بترک فعلی غالب شد احوط اعاده
وضوست س هرگاه موضعی از اعضای وضو یا عکس غیر آن باشد نجاستی که جزم ندارد یا متصل است بنجاست که زود میزاید و ظن نجاست ...
و اینکس در وضو فراموش کرد که آنرا تطهیر دهد و وضو ساخت آیا آن وضو درست است یا آنکه وضو درست نیست اما موضع نجس پاک باشد یا آنکه
هم وضو درست نیست و هم اعضای وضو پاک نشده و هرجا که از رطوبت آن رسیده هم نجس است و همچنین اگر در موضع غسل باشد و در غسل ترتیبی ج
اگر نجاست بول یا ولوغ کلب یا خنزیر یا مجملا نجاستی باشد که تعدد در ازاله آن شرط نیست ظاهرا پاک شود چنانچه بزوال عین نجس شسته
شده باشد و وضو و غسل را اعاده باید کرد و اگر نجاستی باشد که تعدد در ازاله آن شرط باشد یا زوال العین نشده باشد نجس است هر موضع
ملاقی شده باشد مگر آنکه دانسته که موضع نجس دو بار آب رسیده است س بعضی در نجاستی که بجهت ازاله آن دو بار آب باید ریخت که مثلا دست که
زخم شده و از آن پاک کرده و وضو ساخت و نماز کرده و روز دیگر وضو یا غسل کرد یا دست خود داشت و بعد از آن یکساعت زیاده مثلا دیدکه
دستش بسیار دستکشیده سر خی بر طرف شده کسیکه بسیار باین مبتلا باشد چاره او چیست ج سرخی که در آخر بیند ضرر ندارد شستن اول انداده
کافی باشد که آخر بهم رسیده باشد همین که دست آب میکشد کافیست س بعضی از اعضا که بریده میشود و خون در زیر پوست جمع
میشود و وضو ساختن چه حکم دارد بنا بر فرضی که پوست بالای خون تحت نباشد ج چنانچه پوست سوراخ نشده باشد وضو درست
و آن خون ضرر ندارد و چنانچه سوراخ شده باشد که بتوان بر او بکشند و اگر نکشند شد بقدر مقدور که جراحت نشود از آن کشند و اگر بماند
احتیاج بازاله ندارد و وضو درست س چرک داشتن زیر ناخن مانع صحت وضو و غسل میشود یا نه ج مانع شدنش محل اشکالست و
احتیاط در آنست که چرک را برطرف کنند س هرگاه مکلف بجهت نمازی که هنوز وقتش داخل نشده وضو بسازد آن وضو صحیح است و بآن نماز
میتوان کرد و بر فرض صحت چگونه قصد باید کرد ج احوط آنست که در وضوی پیش از وقت چنین قصد کند که وضو میسازم تا آنکه طهارت شرط
در مباح بودن آنست مباح شود و برضا و فرموده خداوند تعالی وضو میسازم تا بعد از آن هر نماز که خواهد تواند کرد و اگر در وقت وضو
ساختن مشغول الذمه بنماز واجبی باشد نیت وجوب جهت گذاردن آن نماز میتواند ساخت و در جای دیگر از ایشان نقل شده که احوط
اینست که پیش از وقت وضو را بقصد مشروط الطهاره بجا آورد هرچند که اراده بفعل آوردن آن نداشته باشد س در وضو که پیش از
غسل واجب میکند چه نوع نیت باید کرد ج بهتر آنست که اگر مشغول الذمه بنماز واجبی باشد بقصد وجوب برای مباح شدن آن نماز و الا بقصد
رفع حدث و مباح شدن مطلق نماز واقع سازد تا هر نماز که خواهد تواند کرد و قصد قربت هم با آن ضم کند س برای نماز واجبی قبل از دخول
آن غسل کند صحیح است یا نه ج اگر بقصد استباحه صلوة مطلق و نیت قربت بکند خوبست والسلام س در وضوی سنتی هرچند از برای غیر نماز
سنت باشد نماز واجبی میتوان کرد یا نه ج ظاهر اینکه میتوان کرد و احوط آنست که استباحه صلوة مطلق آنچه طهارت شرط صحت آنست قصد کند
سوال در زمین غصبی وضو ساختن و غسل کردن و نماز کردن چه صورت دارد ج حکم به بطلان نمیتوان کرد اما اجتناب طریق احتیاط است
س طهارت ساختن در ملک کسی که اذن صریح نداده چه حکم دارد ج املاکی که در آنها عادت منع نداشته اند و علامت عدم اذن نبوده باشد

و از طهارت ساختن در ابریق یا حوض یا جای که صاحب آن اذن نداده ... چنین موضع حاصل است که جمیع مسلمانان را منع نمیکرده باشند س هرگاه در
ملک شخص دیگر نهری باشد و آن نهر عام باشد و وضو ساختن از آن نهر چه نوع یکه مردم آنجا آمد کرده چه صورت دارد ج در معموره جریان حکم حرمت معلوم نیست
و ایکار صاحب زمین باذن صریح یا شاهد حال ماذون باشد و با عدم اذن نیز ظاهرا وضو باطل نباشد والله اعلم س نهر عام هرگاه عوض او و نه
وضو میتوان ساخت و میتوان آشامید ج هرگاه استعمال آن حکم دارد و اما در وضو و غسل احتیاط بیشتر است س در آب غصبی وضو میتوان ساخت ج آب
غصبی در وقتیکه چنانچه او در نظر بوده و صاحبش کرده و غصب کرده و وضو ساختن و غسل کردن و آشامیدن و با آن استعمال آن صحیح نیست اما اگر نزد او
غصب کرده ماذون باشد که ظاهر است که استعمال آن ضروری مثل وضو ساختن و آشامیدن و غیر آن جایز نیست س آب دو خانه که بتبعیت نهر یا ملک داشته
باشد چه حکم دارد ج با عدم علم بعدم رضای صاحب آشامیدن و وضو ساختن و غسل کردن و سایر استعمالات ضروریه جایز نیست س آنچه کسی از ملکی
و اذن صریح نبوده باشد طهارت گرفتن و باقی استعمالات در آن آب چه حکم دارد ج ظاهر اینکه در جمیع آنها حق الشرب و حق الوضو و مثل آن باشد و آن
نحو نیز معلومست که هر کس آنرا مثل اینجا باشد که کسی از آب و کنار آن سازند یا بیاشامد س در آب کاریز که بدون اذن صاحب تصرف کنند اما ملک
تحویل نیز معلوم است ... استعمال ضروری نمودن آن آبها تا عدم رضا تحقیق شد جایز است
هستیا نه وضو ساختن و غسل کردن و آب برداشتن و رخت شستن چه حکم دارد ج ... و علاج بغیر آن باشد عوض او و بعد از آن وضو و غسل میتوان
س هرگاه آبی که از اطراف نهر عام سرشار و جاری میشود و شارع و غیر آن میگذارد ... احتیاج ... ثابت نیست
ساخت و عاصل خود میتوان داد و سایر استعمال آن میتوان کرد ج اگر معلوم باشد که صاحبان نهر از آن اعراض کرده اند و احتیاج بآن ندارند خوبست
س وضو ساختن از آب غصبی ساخته شود صحیح است یا نه ج احوط اجتناب است س در غسل ... و ... تجارتی شود که از هر کس
یا بعضی مانع نمیشود که صغیر یا غایب ... باشد ... وضو ساختن و غسل کردن چه حکم دارد و اگر کسی ... کرد که
با اینکه از قدیم چنین استمرار یافته و هر کس میخورد و یا میبرد کما اینکه ... ظاهر است که ... باشد هرچند صریحا اذن نداشته باشد
ج با وجود دانستن اینکه صغیر و غیره مانع ... غسل کردن مشکلست هرگاه ملاحظه باشد احتیاط اینست که شخص قدری آب بخرد و وقف کند بر حمام که هر روز
حمام را از آن آب پر کنند و صورت اضطرار که بهیچ وجه صورت نتوان داد و راه دیگر یافت نشود و رخصت که باعتبار ضرورت جایز باشد س آب مضاف
طهارت میتوان گرفت ج در وقتیکه آب بهم نرسد و کلاب بهم رسد اگر با گلاب وضو یا غسل و تیمم هم بکنند احوط است س اگر کسی در سفر آب برای
طهارت داشته باشد و حیوانی سواره تشنه داشته باشد آب را صرف طهارت یا آن حیوان دهد ج اگر خوف هلاک حیوان داشته باشد بحیوان دهد س غسل
ترتیبی را چه روش باید کرده و ارتماسی را چه روش ج بعد از طهارت بدن از نجاست در غسل ترتیبی نیت کند سه موضع جنابت را بشوید که
مثلا غسل جنابت میکند تا نماز بر او مباح شود بجهت تقرب و رضای الهی پس آب بر سر بریزد بروشیکه مالیده بکند خصوصا زنان که آب در زیر جمیع موها
جاری شود و بعد از آن باقی بدن را بشوید و احوط اینست که جانب راست بشوید یا کرده و بعد از آنجا نیز جانب چپ را بشوید که آب به جمیع اجزای
بدن جاری شود و در جمیع سه مرتبه شستن سنتست و در غسل ارتماسی بعد از نیت بروشی که مذکور شد یکعضو را مقدم داشت بروشی که دفعه عرفیه صادق
آید جمیع بدن را بیکبار زیر آب فرو برد و پنهان شود در آب س اگر در غسل ترتیبی مثلا بعد از شستن سر و گردن پای راست خود را بشوید و بعد از آن دوش
راست را چه حکم است یا نه ج جایز نیست س در غسل ارتماسی از خارج آب نیت کرده در آب باید داخل شد یا اگر در میان آب بوده نیت کند و سر فرو
برد مجزیست ج در میان آب که نیت کند و سر فرو برد ظاهرا مجزیست و اگر از آب بیرون آید بموضع ... و بعد از نیت داخل آب شود نیکو که اتصال شود
احوط است و آنچه فقها از روی مفروض موده اند که اگر کسی بوقت داخل شدن آب نیت کند و زود آب تمام کند مجزیست و اگر در میان آب باشد و نیت کند
و بعضی خود را بعد از نیت حرکت دهد و زود آب تمام کند که بعد از نیت جمیع اجزای بدن در آب داخل شده باشد نیز مجزیست س اگر در وی زمین
حمام نجس باشد و در خارج آب نیت کند و بقصد غسل ... داخل آب شود و سر را فرو برد و ... باشد که حمامیکه آنجا حاضر باشند نجس
کرد و بقصد غسل داخل آب شد و غسل کرد با آن غسل درستست یا باید که التماس بعد از نیت بلا فاصله خود را در آب اندازد و ... سر زیر آب فرو
برد ج ظاهر آنست که فاصل نشود و در میان ... نکند قصور ندارد اما پیش از غسل میباید بدن پاک باشد س در اثنای غسل اگر حدث
اصغر واقع شود غسل باطل است یا نه ج ظاهرا اگر بعد از تمام غسل وضو سازد کافیست و اگر اعاده غسل نیز بکند احوط است س بعضی که نیت
وجوب از برای نماز واجب کرده باشد نماز سنتی میتوان کرد یا نه ج ظاهرا بقصد قربت و استباحه صلوة که بکند درستست س در اغسال مستحبه یا واجبه
غیر جنابت هرگاه پیش از غسل وضو ساخته بعد از غسل هرگاه از وحدثی صادر نشده و خواهد نمازی بکند با وضو بر او لازم است یا نه

ج مظنون آنست که در کار نباشد و احوط آنست که غسل و وضو بسازد س اگر کسی در روز جمعه غسل جنابت کند و در وقت غسل کردن قصد نکند از روی
سهو کار انرا برای جنابت و جمعه و زیارت حضرات ائمه معصومین و توبه هر کدام آنست یا بعد از این علیحده غسل جمعه و باقی اغسال مستحبه را می باید کرد یا همان غسل
جنابت برای همه کافیست ج ظاهر آنست که کافی باشد و غسل دیگر در کار نباشد س غسل جنابت واجب لنفسه است یا واجب لغیره ج وجوب لنفسه
ظاهر نیست و ظاهر آنست که قبل از وقت نیز بقصد قربت و استباحه صلوة مطلقا تواند کرد س غسل جنابت در عرق از برای نماز شب میتواند کرد
ج ظاهر تواند کرد س آیا جایز است کردن یا ذکر شوهر پیش ملاعبه کند ج اگر انزال شود غسل واجب میشود و اگر انزال نشود چیزی بر او نیست
سوال مضطربه در هر ماه چند روز را حیض قرار میدهد ج احوط آنست که در هر ماه هفت روز باشد بعد را حیض قرار دهد س در ایام [illegible]
از راه اشتباه حیض استحاضه خواهد احتیاطا بجا بیارد و عمل احکام هر دو بکند چنانچه در بعضی مواضع علی الفعل کرده نماز را چه علاج کند
ج نماز را باید کرد چون حیض مشخص نیست مع س اکثر نفاس چند روز است ج ده روز است اما احوط آنست که اگر بعد از ده روز نیز خون ببیند
استظهار و احتیاطا باید و ترک عبادت نکند تا هیجده روز و بعد از آن پاک شده نماز و روزه را که در بین هشت روز کرده قضا کند س میت را
چند غسل باید داد و نیت را در چه وقت باید کرد و کی نیت کند ج میت را سه غسل باید داد یکی با آب که در آن سدر ریخته باشد دوم با آب که در آن
کافور ریخته باشند سیم آب خالص نیت هر سه غسل احتیاط آنست که در اول کسیکه آب میریزد و کسیکه میت را حرکت میدهد هر دو نیت میکرده باشند [illegible]
بکنند و نیت هر کدام را نیز در ابتدای شروع بآن بکنند و نیت چنین کنند که غسل میدهم این میت را به آب سدر و کافور و قراح واجب قربة الی الله
[illegible] کافور را از برای میت بکار نیست ج مسح کافی نیست و احوط آنست که مقدار یک مثقال باشد و چهار مثقال شرعی افضل است و کمال فضل
در سیزده درهم و ثلث شرعیست س در کفن میت چند جامه واجبست و چند سنت ج سه جامه واجبست و آن ظاهرا لنگ و پیراهن تا
پیشتر را بپوشاند و اگر احتیاطا لنگ نیز اضافه بکنند بهترست و سنت دو حبره و عمامه و بدل عمامه مقنعه و پارچه که سینه را
بپوشاند و ببندند س جریده چه قدر طول آن چه قدر باید باشد ج احتیاط آنست که مقدار ذراع باشد س وضو در غسل میت واجب است یا نه ج
اگر وضو دادن میت قبل از غسل به نیت قربت واقع شود احوط است س مس میت ناقض وضو هست یا نه و کسیکه مس میت کرده باشد
و غسل نکرده نماز میتواند کرد یا نه ج مسئله محل خلافست بعضی میگویند ناقض وضو هست اما مستند واضحی ندارد و بنای جواز نماز بدون غسل
آن نیز از خلافست کسیکه ناقض میدانند نماز کردن بدون غسل جایز میدانند و احتیاط آنست که بدون غسل نماز نکنند س اگر عضوی از آدمی زنده جدا کنند غسل
آن مس واجب میشود یا نه ج واجب میشود هر چند که آن عضو استخوان داشته باشد س هر گاه جماعتی بسیار بر میت نماز کنند اما کسی نباشد که جنازه را بیند
کند نماز آنکسانیکه از میت دورند درست باشد یا نه ج دوریت که در سنت باشد و احوط آنست که در برابر جنازه باشد س نماز کردن بر سنی و غیر سنی و کفار
علمای ایشان و باخبر علمای ایشان جایز است یا واجب و دعای بعد از تکبیر چهارم آنرا چه قسم باید خواند ج ظاهرا واجب باشد و اگر میت مستضعف باشد
دعای مستضعفان را بخوانند و اگر مخالف متعصب باشد مخیرست که چهار تکبیر بگوید و دعا بعد از چهارم نخواند یا بعد از چهارم بر میت لعن و نفرین کند س
در نماز میت از برای فاسق که علم بفسق او داریم گفتن اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا چونست ج ظاهرا بد نباشد و بعید نیست که در بیت س در نماز
میت تمام استیناف الصلوة علیها والحدیث یدل علی احتساب ما وقع میتوان کرد اما احوط ترکست س با سعی قال الشهید الاول فی الالفیة المستفیه
فی ذکر احکام الصلوة علی المیت ولو حضرت جنازة فی الاثناء جرف دعنهما مطلقا س اما ج سبب چه بوده و آن کثیر متعلقات نماز میتست س من التکبیر لحما
و هما بالقطع الثانیة و قد حققنا فی الذکری و قال الشهید الثانی طیب الله رمسه فی شرحها المسمی بالروضة البهیة بعد ما حکی عن العمل ما حققه فی الذکری و ما ذکره من
من جواز القطع علی تقدیر الخوف علی الجنازة هو اجود آخر ما قال و قد تصدی جمع من الافاضل لتوجیه کلام الشارح الفاضل بما لا یشفی العلیل و لا یروی الغلیل
فان رایتم ان تنفضلوا علینا بتوجیه المقام و توضیح المرام فقد منت علینا باحسن انعام و السلام ج اقول یمکن توجیه کلامه طاب ثراه فی الرمانه انه لا یخلو اما ان یکون
الخوف علی الاول او علی الثانیة او علیهما معا فان کان الخوف علی الاولی فقط فلا ضرورة تدعو الی القطع او الی التشریک لامکان اتمام الصلوة
التی اخذ فیها من غیر تشریک الا فی جمیع الصور المحتملة فلا ضرورة فی القطع بل یندفع الضرر بعدم التشریک و کذا لو کان الخوف علی الجنازتین معا لان القطع
و ان کان انفع للثانیة فی بعض الصور کما ستقف علیه لکن مع معارضة الخوف علی الاولی ترک القطع و اتمام الصلوة علیهما من غیر تشریک اولی و الاولی احق
بالرعایة و احری لسبقها و لان فی رعایتها تحقق الاحتراز عن القطع المنهی عنه و اما اذا کان الخوف علی الثانیة فقط فلا یتصور النفع علی القول بالاکتفاء
بالتکبیر و لا علی القول بالاجتزاء بمطلق الدعاء نعم لو اتم الصلوة علی الاولی و استانف علی الثانیة یزید مکث الثانیة علی ما لا بد منها بقدر ما بقی من صلوة الاولی

وبندفع

وبندفع ذلک بالتشریک الآن فلا ضرورة الی القطع فظهر ان النفع و تمام خصوص علی القول بوجوب الدعاء المخصوص بعد کل تکبیرة فقد یکون التشریک انفع
من الاستیناف بالنسبة الی الثانیة و قد یکون اخف و قد یکون مساویا و الذی یظهر تفاوت و ضابطه ان کلما کان ما یتکرر من الدعاء بما یفتقر الثانیة بعینه بعدها
یفتقر الاولی فی التشریک زائدا علی ما مضی من الدعاء قبل التشریک یکون التشریک اکثر دعاء و اثقل بقدر تلک الزیادة کما او کان حضور الثانیة عند التکبیرة الثانیة
فان ما مضی من تکبیرة واحدة فلو کانت الجنازتان متضادتین فی الجنس یکون ما یتکرر اربعة ادعیة لانها تفتقر الثانیة بعد ما فرغت الاولی بعینها و زیادتها علی ما مضی ثلثة
فیکون التشریک بعین الاستیناف بقدر ثلثة ادعیة فی القطع و الاستیناف لا یفتقر علی الثانیة الا اربعة ادعیة و فی التشریک یفتقر بکل من الثانیة و الثالثة و الرابعة الی
الخامسة دعاء و احد یختص بالثانیة فترتقی الی سبعة و مع اختلافهما فی الجنس یکون ما یتکرر ثلثة الختلاف دعائهما فی الرابعة فلا یتکرر فیها ما یقرع فیها الاولی بعینه
للثانیة فیکون التشریک اثقل من الاستیناف بدعائین کما انه زیادة ما یتکرر علی ما مضی بهما ولا استیناف الا بخمسة ادعیة و زیادة السبعة علیها باثنین و لو کان حضور
فی الثالثة فمع الاولی یکون زیادة ما یتکرر علی ما مضی باثنین و فی الثانیة بواحد فیکون التشریک اثقل من الاستیناف بقدر ذلک و لو کان الحضور فی الرابعة فمع الاولی
یزید ما یتکرر علی ما مضی بواحد فیکون التشریک اثقل من الاستیناف بقدره اذ فی التشریک یفتقر فی الرابعة دعاءان و فی الخامسة دعاء للثانیة فتصیر خمسة علاوة الثانیة
فان ما یتکرر فیها ثلثة و هی مساویة لما مضی فلا تفاوت بین التشریک و الاستیناف اذ فی الاستیناف ایضا یفتقر خمسة و لو کان الحضور عند الخامسة فمع الاولی یساوی ما
یتکرر ما مضی فلا یتفاوت و فی الثانیة یکون ما یتکرر انقص مما مضی بواحد فالتشریک یکون اخف من الاستیناف بواحد اذ فی التشریک لا یفتقر علی الثانیة الا اربعة
لسبق ما یختص بالاولی منها و فی الاستیناف لا بد من خمسة المعدودة الرابعة فقول الشارح تعدد الدعاء و باعتبار تعدد الادعیة المتلوة و التکبیر ینسحب علی اختلاف
المتیمن نوع ما یعرف و کل تکبیر لهما بعد التشریک او المعنی باعتبار تعدد الدعاء ای قراءة دعائین و بعض التکبیرات الماضیة من اختلاف الادعیة نوعا و الاول اظهر
و اما الحکم بالندرة مع کثرة الافراد التی یمکن التفریع فیها کما عرفت فهو باعتبار ندرة حصول التقرب بهذه المدة القلیلة و نفع هنا شیء و هو انه لم یتعرض
لقطع الصلوة علی الاولی و الاستیناف علی الثانیة فقط من غیر تشریک کما تعرض له للخوف علی الاولی و یمکن ان یقال انما لم یتعرض له لان عدم التشریک مع الخوف علی الاولی
انما کان لسبق حقها و الاستمرار علی صلوة صحیحة شرع فیها و اما الحکم بالقطع هنا مع عدم تشریک الاولی فیها احترازا بالاولی مع احتیاجها و لم یکن خوف علیها
مع انه مخالف لظاهر الروایة و لما فهمه الاصحاب منها ایضا و الاوجه ان یقال لما کان الشارح بصدد الاعتراض علی المصنف فیما اختاره من جواز القطع فی صورة الخوف علی
الجنازتین و الاستیناف علی الجمیع لان الضرورة تدعو الی ذلک فلا یلزمه التعرض لصورة اخری ینفع فیها القطع و لم یتعرض له المصنف ثم لا یخفی انه یمکن توجیه کلام المصنف
ایضا بحیث لا یتوجه علیه اعتراض الشارح المحقق قدس سره بان یقال ان الحکم بمقام التفضیل و التبیین حتی یلزمه بیان جمیع المحتملات بل الغرض بیان انه فی بعض الصور
الاحتیاج الی القطع و الاستیناف علیهما معا او علی کل منهما منفردا او الخوف علی الجنازتین ان یکون علی جمیعها او علی بعضها و الاستیناف اعم من ان یکون مع التشریک
او علی الانفراد فلا یرد علیه عدم الحاجة الی القطع فی بعض الصور هذا ما خطر بخاطری القلیل فی حل هذا الکلام الذی تحیرت فیه الافهام احابنا الله تعالی من بعض الطلبة
الکرام مع عدم سعة المجال للتوقف و النظر علی ما هو المقام و علی الله التوکل و به الاعتصام س تصدق کردن و قرآن خواندن و ما قال علما کرده اند برای طفل که مرده
است سنت یا نه ج معلوم نیست استحبابش و الله یعلم س و صیحه ملقین و جریدتین ج کرده اند آنها بهتر است س اگر میت را بشوراند دفن نکنند آیا بهماند
میبرد در شب قول موت بکنند یا نه شب اول دفن یا هر دو یا هیچکدام ج اگر هر دو شب بکنند شاید بد نباشد س طعام خوردن در خانه صاحب تعزیه
چه حکم دارد ج اگر خوردن موجب انکسار قلب ایشان نشود کراهتی دارد س جایزست نقل موتی به مشاهد مقدسه یا نه ج اگر مستلزم مثله شود
جایز نیست س هر گاه میت را دفن کرده باشد بعد از آن بمشاهد نقل میتواند کرد ج نبش قبر جایز نیست اما اگر میت را باشد مثلا در تابوتی گذاشته
باشند و دور آنرا مثلا با آجر و آهک محفوظ ساخته باشند تا هر گاه که خواهند که تابوت را بردارند نقل نمایند جایزست س اینکه وارد شده
که نزد موت میت مصحف درست کنند و نجات شود و عقب تر خود ختم نموده هر اه جریده و در قبرش بگذارند مراد همین بود متعارفست و بسیار صحبت باجر
مراد است ج ظاهرا همین متعارف مرادست و ظاهرا همین مراد باشد و بعضی گفته اند که تربت حسینیه است و الله یعلم س زراعت کردن در قبرستان که
اکثری مندرس شده و بعضی شاید که آثاری مانده باشد جایزست و همچنین سنگی که در بعضی قبر خوانده بعد از مدتی که اثری بر طرف شده باشد میتوان
و زمان سنگ ابر سر قبر دیگر بنهد از غیر مال آن آنست که منصوص نکست ج احوط آنست که تا اثری از بعضی قبور باشد زراعت و غیر آن از تصرفات
نکنند و اما سنگ در وقفیت که حکم وقف داشته و ما ممکن باشد از جای قبر تغییر نباید داد و هر گاه بالکلیه از آن بر طرف شود شاید بقبر دیگر
تواند انداخت س در محصر غسل جمعه را بدل از روز جمعه میتوان کرد هر گاه خوف آن نباشد که در روز جمعه آب بهم نرسد یا نه ج بدون خوف آب بهم نرسیدن
در روز جمعه در سفر و حضر تقدیم جایز نیست س تیمم را بچه روش باید ساخت ج بعد از قصد کردن آنکه تیمم میکنم بدل از وضو یا غسل تا آنکه مخ طهارت

شرط آنست مباح شود از جهت [illegible] بعضا بجا دهد و کف دست را بر خاک زده [illegible] تا بالای [illegible] و کف

مسح کند و احوط آنست که [illegible] هر دو کف [illegible] مسح شود و بعد از آن [illegible] دست چپ [illegible] دست راست [illegible] مسح کند و بعد از آن

دست راست [illegible] مسح کند [illegible] و احوط و سنت [illegible] در تیمم بدل از غسل و وضو [illegible] مسح [illegible] دیگر [illegible]

بر زمین زند و باید در دستها مانع نباشد مثل انگشتری [illegible] و باید که خاک پاک باشد و در وقتیکه خاک یافت نشود

تیمم بر سنگ و غیره [illegible] جایز است اگر [illegible] غبار داشته باشد [illegible] در تیمم بدل غسل [illegible]

ظاهر آن کافیست [illegible] بدل وضو و غسل [illegible] تیمم کند احوط است [illegible] هرگاه در ولایت موضع تیمم [illegible]

[illegible] احوط آنست که [illegible] دست [illegible] خاک بزند [illegible]

[illegible] هرگاه [illegible] اگر ممکن باشد [illegible] کند احوط است

[illegible] مسح کند [illegible] اگر [illegible] مکشوف باشد [illegible] مسح میکند [illegible] اگر ممکن باشد [illegible]

[illegible] و احوط آنست که بعد از [illegible] تا آخر وقت [illegible] مانع باشد

[illegible] در تیمم [illegible] حاضر نباشد [illegible]

[illegible] تیمم [illegible] تا آخر وقت [illegible]

هرجا که تحصیل آب تا آخر وقت [illegible] تیمم کردن جایز نیست [illegible] آب یافت نمیشود [illegible] تا آخر وقت

[illegible] اگر تا آخر وقت تفحص بکند احوط است [illegible] هرگاه جمعی [illegible] طهارت نداشته باشند [illegible] اگر چهار نفر [illegible]

[illegible] هرکدام [illegible] ظاهر آنکه [illegible] باشند [illegible] احوط آنست که [illegible] تفحص

کنند [illegible] تیمم میکند میتواند اول وقت نماز کند [illegible] سؤال [illegible] اصل [illegible] جبیره [illegible]

غسل و وضو جبیره باید کرد [illegible] عضوی که شکسته باشد [illegible] باشد و نتوان گشود و آب [illegible] نتوان رسانید [illegible]

تطهیر نتوان کرد بر روی [illegible] مسح میکنند [illegible] ظاهر [illegible]

آنها را [illegible] احوط است [illegible] هرگاه [illegible] وقت وضو و غسل [illegible] واجبست که

[illegible] مسح کند [illegible] ظاهر [illegible] احوط است [illegible] جبیره [illegible]

باشد که اگر جبیره [illegible] ظاهر [illegible] و اگر تیمم با جبیره ضم کند بهتر است [illegible]

[illegible] باشد [illegible] وضو تیمم کند یا وضو [illegible] و جبیره کند و اگر احتیاج بغسل [illegible] تیمم کند یا غسل کند با جبیره [illegible] بدل غسل

تیمم کند و وضو [illegible] تیمم [illegible] غسل و تیمم [illegible] احوط آنست که [illegible] جبیره کند و هم تیمم [illegible]

[illegible] اگر جبیره [illegible] وضو و غسل افضل است [illegible] میان تیمم و جبیره والله یعلم [illegible] تیمم [illegible]

احتیاط کرده میشود [illegible] جبیره [illegible] تیمم [illegible] بهتر است [illegible] تیمم باید کرد [illegible] در تیمم [illegible]

جبیره [illegible] و اگر جبیره در موضع تیمم باشد و نتوان گشود [illegible] بهتر است

جبیره در موضع تیمم [illegible] هرگاه [illegible] مسح کند [illegible]

[illegible] مانع [illegible] باشد جبیره [illegible] تیمم باید کرد و جبیره [illegible] هرگاه مانع باشد [illegible] باید کرد

بدل غسل تیمم میکند و جبیره [illegible] موضع وضو باشد [illegible] جبیره باید [illegible]

[illegible] اگر [illegible] باشد [illegible]

[illegible] و اگر احتیاطا دست [illegible] تیمم کند [illegible] جایز است [illegible]

[illegible] لا یکلف الله نفسا الا وسعها [illegible] وقت نماز [illegible] باید [illegible] کرده شود [illegible] نافله ظهر و عصر هر دو [illegible]

[illegible] نماز ظهر [illegible] فریضه ظهر [illegible] فریضه عصر [illegible] هر دو [illegible] فریضه عصر تا نماز شام [illegible]

ادا میتوان کرد یا نه [illegible] احوط آنست که [illegible] ظهر [illegible] عصر اگر [illegible] شام قصد ادا و قضا نکند [illegible]

55

[illegible] بعد از نقصان [illegible] مشخص میشود [illegible] بعد از رفتن [illegible] نافله [illegible] فریضه ظهر [illegible] و بعد از [illegible] نماز نافله

[illegible] فریضه عصر [illegible] و بعد از آن نافله [illegible] نماز عصر [illegible] مشخص [illegible]

نافله ظهر بعد از [illegible] دو قدم [illegible] قدم [illegible] نافله کرده باشد [illegible] بعد

[illegible] نافله [illegible] قدم [illegible] دو قدم [illegible]

[illegible] قدم [illegible] شود [illegible] بعد [illegible]

[illegible] ظهر [illegible] قدم [illegible] دو قدم [illegible]

[illegible] چند قدم شده باشد [illegible] نافله ظهر [illegible]

[illegible] میشود [illegible] نافله مغرب [illegible]

[illegible] وقت [illegible] مغرب [illegible] کرده باشد [illegible]

اول نماز فریضه عشا [illegible] نافله مغرب [illegible] و نماز عشا [illegible] بعد از [illegible]

[illegible] نصف شب آخر وقت نماز شام و خفتن [illegible] و بعد از آن تا طلوع صبح [illegible]

[illegible] نماز شام [illegible] وقت [illegible]

[illegible] مشهور [illegible] مغرب [illegible]

[illegible] وقت [illegible] میشود [illegible]

[illegible] نماز نافله [illegible] نماز شام و خفتن [illegible] مغرب [illegible]

[illegible] آخر وقت عشا [illegible] خلاف [illegible] نصف شب [illegible]

[illegible] ثلث شب [illegible] نصف شب [illegible] مغرب و عشا

[illegible] جمع بین الاخبار [illegible] فضیلت نماز عشا تا [illegible] شب

[illegible] اگر [illegible] تاخیر کند

[illegible] وقت مغرب و عشا [illegible] صبح [illegible] باشد [illegible] نصف شب [illegible] باشد

[illegible] بعد از نصف شب [illegible] قضا [illegible] احوط باشد [illegible] احوط آنست که عشا [illegible]

[illegible] قضا [illegible] بعد از صبح مغرب و عشا [illegible] قضا کند [illegible]

[illegible] دلالت میکند [illegible] دلالت میکند [illegible] تا طلوع صبح باقیست [illegible]

[illegible] روایت کرده است [illegible] عن ابی بصیر عن ابی عبد الله [illegible] قال ان نام رجل ولم یصل صلوة المغرب والعشاء [illegible] فان استیقظ قبل الفجر [illegible]

[illegible] فلیصلهما [illegible] ان تفوته احدیهما فلیبدأ بالعشاء الآخرة [illegible] روایت کرده است [illegible] عبد الله بن سنان از

حضرت امام جعفر صادق [illegible] روایت کرده [illegible] عبد الله بن سنان [illegible] روایت کرده [illegible]

[illegible] قبل [illegible] الظهر والعصر [illegible] الفجر [illegible]

[illegible] ظاهر است [illegible] قضا [illegible] و بعد از [illegible]

[illegible] الصلوة [illegible] الوقت [illegible]

[illegible] ظاهر میشود [illegible] روایت [illegible]

[illegible] عن ابی عبد الله [illegible] قال اذا طهرت المرأة قبل غروب الشمس فلتصل الظهر والعصر [illegible] فلتصل المغرب

والعشاء [illegible] روایت کرده [illegible] عن ابی عبد الله [illegible] قال اذا طهرت المرأة قبل طلوع الفجر [illegible]

المغرب والعشاء [illegible] قبل ان تغیب الشمس صلت الظهر والعصر [illegible] امام محمد باقر [illegible] روایت کرده است [illegible]

[illegible] روایت کرده [illegible] عن ابی عبد الله [illegible] قال اذا [illegible] من النهار فقضت صلوة الیوم

الصلوة من اراد الفضل لا تفوت صلوة النهار حتى تغيب الشمس ولا صلوة الليل حتى يطلع الفجر [illegible]

[illegible] المغرب والعشاء الآخرة فذكرهما قبل الفجر فصليهما جميعا ان كان الوقت [illegible]

[illegible]

س در صحرا نماز میتوان کرد ج بلی [illegible] هر گاه حائض [illegible] باشد صغیر و کبیر [illegible]

[illegible] احوط آنست که [illegible] صغیر [illegible] س نماز کردن در [illegible]

[illegible] ج اما [illegible] باشد و علامت عدم [illegible] بوده باشد و از نماز کردن [illegible]

[illegible] مواضع حاصل است که جمیع [illegible] بود [illegible] اصل [illegible] مباح باشد [illegible]

[illegible] ساخته باشند نماز میتوان کرد ج اشکال دارد و احتیاط آنست که نکند س چرا میتوان کرد [illegible]

[illegible] در خانه کعبه [illegible]

[illegible] ج [illegible] و نماز میتوان کرد ج چرا [illegible] دلیل بر عدم [illegible]

[illegible] س مرد و زن در مقابل یکدیگر نماز کنند چه حکم دارد ج در مقابل یکدیگر نماز کردن [illegible] و مکروه هست [illegible] حکم

[illegible] مساجد [illegible]

[illegible]

سلام علیکم فاجیب بقوله سلام علیکم ورحمة الله فهو احسن منها ولو لم یقل ورحمة الله فهو ردها بمثلها واذا قیل سلام علیکم ورحمة الله فاجیب بقوله سلام
علیکم ورحمة الله فهو رد بالمثل وزید وبرکاته فهو احسن و آخوند مولانا احمد [illegible] فرموده‌اند الظاهر ان الرد بالمثل شامل لقوله السلام علیکم و علیکم
السلام لعدم التفاوت بین التقدیم والتاخیر وکذا بالتنکیر والتعریف وسلام من سلام الله [illegible] الطعام واذا لا افضلیة تحصل بضم ورحمة الله
وبرکاته مع عدمهما [illegible] بینهما [illegible] و علامه و شهید رضی الله عنهم استدلال باین کرده‌اند
بوجوب رد سلام در نماز وگفته‌اند که اگر سلام کننده سلام علیکم بگوید جواب بگوید باز سلام علیکم بگوید [illegible] شامل [illegible]
[illegible] احادیث معتبره [illegible] شامل [illegible] هستند و در [illegible] از حضرت صادق [illegible] ان المؤمن
[illegible] بالمؤمنین فیسلم علیهم [illegible] الملائکة سلام علیک ورحمة الله وبرکاته [illegible] سلام [illegible] و در روایت صحیح در کلینی مرویست
از حضرت باقر [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام بقوم فسلم علیهم فقالوا علیک السلام ورحمة الله وبرکاته ومغفرته ورضوانه فقال علیه السلام لا تجاوزوا
بنا عن مثل ما قالت الملائکة لابینا ابراهیم [illegible] قالوا رحمة الله وبرکاته علیکم اهل البیت [illegible] باشد دلالت بر زیاده از
جواب [illegible] ان النبی [illegible] لا تقل علیک السلام یا رسول الله لا تقل علیک السلام فانه تحیة الموتی اذا سلمت فقل سلام علیک
فیقول الراد علیک السلام و [illegible] مشهور [illegible]
و در [illegible] سلام کردن و تواضع [illegible]
با عتبار دنیا یا با عتبار آخرت [illegible] سنت باشد سلام کردن و اکرام نمودن مطلقا سنتست سلام کردن [illegible]
[illegible] جواب سلام [illegible] سلام [illegible] سنتست [illegible] اسلام
[illegible] سنتست کیفیت نماز [illegible] فرمایند [illegible]
[illegible] اذان [illegible]
[illegible] الله اکبر [illegible] اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله حی علی الصلوة حی علی الفلاح حی علی خیر العمل الله اکبر لا اله الا الله [illegible]
[illegible] اقامت [illegible]
اقامت الله اکبر دو مرتبه بگوید و بعد از حی علی خیر العمل قد قامت الصلوة دو مرتبه بگوید و بعد از آن [illegible] الله اکبر بگوید [illegible]
بگوید [illegible] الله اکبر [illegible] بگوید باین روش [illegible] الله اکبر بگوید و دعا [illegible] بخوانند و بعد از آن دو مرتبه
الله اکبر بگوید و دعای منقول را بخوانند و بعد از آن الله اکبر بگوید و بعد از آن [illegible]
واجب کرده [illegible] و دعای [illegible] و اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم
[illegible] بسم الله [illegible]
حروف [illegible] منقول [illegible]
و بعد از آنکه حمد تمام شود [illegible] و سوره [illegible] و بعد از آن [illegible]
[illegible] الله اکبر بگوید و بعد از آنکه تکبیر تمام شود [illegible] رکوع باین روش که دستها را بر زانوها [illegible]
[illegible] سبحان ربی العظیم و بحمده سه مرتبه بگوید و بعد از تمام
ذکر [illegible] رکوع [illegible] الله اکبر بگوید و بسجود رفته اول دستها را بر زمین [illegible]
و باید که وقت سجود [illegible] بر زمین باشد [illegible] و سر انگشتان [illegible]
[illegible] سجده [illegible]
و در [illegible] سبحان ربی الاعلی و بحمده سه مرتبه بگوید و بعد از تمام ذکر سر از سجده
بردارد و راست بنشیند باین روش [illegible] و الله اکبر بگوید و بعد از آن بگوید استغفر الله ربی و اتوب الیه و الله اکبر بگوید
و بعد از آن بسجده دوم رود و [illegible] سجده اول بجا آورد و بعد از آنکه بنشیند الله اکبر بگوید [illegible]
و بحول الله وقوته اقوم واقعد و ارکع و اسجد گفته برخیزد و بعد از آنکه درست ایستاد حمد و سوره مثل رکعت اول بخواند و بعد از آن الله اکبر

کف

[illegible] مقابل [illegible] کف دستها [illegible] بطرف آسمان باشد [illegible] منقولست و اقله
آنست [illegible] اللهم صل علی محمد و آل محمد اللهم اغفر لنا وارحمنا وعافنا واعف عنا فی الدنیا والآخرة انک علی کل شیء قدیر اللهم صل علی محمد و آل
محمد [illegible] و الله اکبر بگوید و برکوع و سجود [illegible] بروش رکعت اول بجا آورد و بعد از آنکه سر از سجده دوم بردارد و درست بنشیند
[illegible] تشهد بخواند باین نحو که اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد و تقبل
شفاعته [illegible] و سلام نماز بگوید باین نحو که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین السلام علیکم و
رحمة الله و برکاته [illegible] بعد از آنکه تشهد تمام کند بحول الله و قوته اقوم و اقعد گفته برخیزد و در دو رکعت
[illegible] تسبیحات [illegible] سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر سه مرتبه و بعد از آن
رکوع و سجودهای رکعت سیم و چهارم را و تشهد و سلام را بروش مذکور بجا آورد و باید نظر در وقتیکه ایستاده است بر موضع سجده باشد
و در رکوع بمیان دو پا و [illegible] و در سجده [illegible] و در وقت تشهد خواندن [illegible] و در وقت قنوت
کف دستها و [illegible] و در وقت [illegible] الله اکبر [illegible] مقابل [illegible]
و در وقت تشهد [illegible] و در وقت ایستادن میان دو پا [illegible] باشد [illegible]
و نماز صبح دو رکعتست [illegible] و نماز ظهر و عصر و عشا [illegible] چهار رکعتی [illegible]
با نماز ظهر جمعه [illegible] و دو رکعت [illegible] بلند باید خواند

سوال [illegible]

یجوز [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

مسئلة یا سیدنا زادک الله عزا واکراما وجعلک للمتقین اماما بعض من الشیعة بکاشان [illegible] لا یعرفون عدد الائمة ولا یعرفون امام الزمان [illegible] ولا یعرفون معارف الثمان ولا یتصورون [illegible] العلماء بالتقلید [illegible] ولا یفرقون بین النبی والامام [illegible] نکاح المؤمنات [illegible] بهذه الصفات ام لا وهل اهل القبیل التناکح بعضهم من بعض ام لا الجواب [illegible] سلطان المحققین نصیر الحق والدین قدس سره فی بعض رسائله [illegible] یکفی فی حصول الایمان الاذعان [illegible] امیر المؤمنین هو القائم مقام النبی وبعده اولاده الاحد عشر علی الترتیب [illegible] علیهم [illegible] وکان ذلک الاذعان ناشیا عن تقلید [illegible] القلب [illegible] الکفار [illegible] والنطق بها من اعظم الموجبات [illegible] الواجبات الکفائیة [illegible] والله اعلم بحقایق الامور
الشیخ بهاء الدین ره

قال المرتضی ره [illegible] الرئیس [illegible] نکاح امیر المؤمنین [illegible] عمر بن الخطاب وکیف یصح ذلک مع اعتقاد الشیعة الامامیة [illegible] علی حال [illegible] وانا اذکر [illegible] الکلام [illegible] بالاطلاع واعلم ان القائلین بالنص علی امیر المؤمنین بعد الرسول [illegible] امر هذه المسئلة [illegible] دفع النص فسق [illegible] الکبائر [illegible] والنکاح [illegible] الکلام [illegible] دفع النص کفر [illegible] النکاح النبی [illegible] عثمان بن عفان ابنته [illegible] بعد [illegible] النص [illegible] امیر المؤمنین [illegible] النبی [illegible] المذهب [illegible] النص [illegible] الایمان [illegible] المسئلة [illegible] التحقیق [illegible] امیر المؤمنین [illegible] الایمان [illegible] التقدم [illegible] الکلام [illegible] الکافرة [illegible] العقل والشرع [illegible] الشرع [illegible] الاحکام [illegible] النبی [illegible] امیر المؤمنین [illegible] رسول الله [illegible] عایشة وحفصة [illegible] الایمان [illegible] الحال [illegible] الایمان [illegible] الباطن [illegible] الاطلاع [illegible] الا بعد الانکاح [illegible] عایشة وحفصة [illegible] العلم [illegible]

آورده اند که [illegible] نوشیروان [illegible]
[illegible]
آورده اند که [illegible] سلطان محمود [illegible]
[illegible]
آورده اند که [illegible] خلیفه [illegible]
[illegible]
آورده اند که چون [illegible] مامون [illegible]
[illegible]
آورده اند که معتصم خلیفه [illegible]
[illegible]

حکایت [illegible]

[illegible] خلیفه عاقل و عادل [illegible] و عدالت [illegible]

[illegible] وزیر گفت [illegible]

[illegible] کمال اصطناع و تربیت [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

حکایت طمغاج خان [illegible] سلطان ماوراء النهر بود [illegible]

[illegible]

حکایت [illegible]

[illegible]

حکایت [illegible]

[illegible]

حکایت [illegible]

[illegible]

[illegible]

معلوم شد که آن خزانه عمرو لیث بود [illegible]

[illegible] حاصل گشت

حکایت

آورده اند که چون امیر سبکتکین [illegible]

[illegible]

جمیع ایشان مشغول شده از محافظت برج و باره غافل [illegible]

[illegible] آورده اند که [illegible] عضد الدوله [illegible]

[illegible]

[illegible]

موی [illegible] کشوده [illegible]

[illegible]

[illegible]

حکایه

[illegible]

در تاریخ [illegible] مسطور است [illegible]

[illegible]

حکایه

[illegible]

حکایه

[illegible]

در تاریخ [illegible] مسطور است [illegible]

[illegible]

حکایه

[illegible]

[illegible]

حکایت [illegible]

[illegible] عصام [illegible] حاتم [illegible]

حکایت ابراهیم بن ادهم [illegible]

[illegible] تبارک الذی بیده الملک وهو علی کل شیء قدیر الذی خلق الموت والحیوة [illegible]

حکایت [illegible]

حکایت [illegible]

[illegible] حاتم [illegible] عصام [illegible]

حکایت [illegible]

حکایت [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

حکایت [illegible] در کتب تواریخ مسطور است [illegible]

حکایت ابو منصور [illegible]

[illegible] عمر عبد العزیز [illegible]

حکایت [illegible]

حکایت [illegible]

حکایت [illegible]

حکایت [illegible]

حکایت [illegible]

[illegible]

حکایت آورده اند که [illegible]

[illegible]

حکایت آورده اند که [illegible]

[illegible]

حکایت آورده اند که [illegible]

[illegible]

حکایت آورده اند که [illegible]

[illegible]

وگفت این بار دست استاد خود را ... ابویوسف ... ابوحنیفه ... [illegible]

[illegible]

حکایت

آورده‌اند که ابوبکر ... [illegible]

[illegible]

حکایت

آورده‌اند که ... [illegible]

[illegible]

حکایت

[illegible]

مامون گفت یا محمد ... [illegible]

فتحیّر ... [illegible] ... امام رضا ... [illegible]

[illegible] ... ابن الرضا ... [illegible]

[illegible] ... مامون ... [illegible]

[illegible]

حکایت

[illegible]

[illegible]

حکایت ۴ از عروة بن مسعود روایت کرده‌اند که گفت [illegible]

[illegible]

حکایت [illegible]

[illegible]

حکایت

[illegible]

... حکایت آورده اند که ... [illegible]

... [illegible] ... حکیم ... [illegible]

... حکایت از افلاطون پرسیدند ... [illegible]

... حکایت گویند سقراط حکیم را ... [illegible]

... حکایت آورده اند که ... [illegible]

[illegible]

... [illegible] ... حکایت حکیم فردوسی ابو القاسم حسن بن علی الطوسی در اوائل حال به دهقنت مشغول بود ... [illegible]

... [illegible] ... سلطان محمود ... [illegible]

... حکایت آورده اند که ... [illegible]

[illegible]

حکایت

و در [illegible] مسطور است که در زمان سلطان حسین میرزا بایقرا قاضی نظام الدین [illegible]

[illegible]

حکایت

[illegible]

حکایت

[illegible]

با جوان متکلم آمد گفت ای [illegible] تحقیق [illegible] قصر نظر

[illegible] روزی [illegible] قدم [illegible]

[illegible] قصر [illegible]

سوال [illegible] گفت [illegible] نقصان [illegible]

[illegible]

[illegible] گفت [illegible] قصر [illegible]

[illegible] جوان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حکایت [illegible] ابن الفرات [illegible] ابوجعفر [illegible]

[illegible] و مادر ابوجعفر را عادت چنان بود که [illegible] طفولیت ابوجعفر [illegible] هر شب [illegible]

[illegible]

حکایت [illegible]

[illegible]

[illegible]

... گفت ... [illegible] ... بطالبیه چون نام ... شنیدم ... عداوت ... [illegible]

... [illegible] ...

حکایت از شعبی منقولست که گفت روزی در خدمت عبدالملک بن مروان بودم ... [illegible]

... سخن میگفت گفتم ... [illegible] ... التماس ... [illegible]

... رسیدم گفتم ... [illegible] ... مجلس ... [illegible]

... [illegible] ... تعظیم ... [illegible]

... امیرالمؤمنین ... [illegible] ...

حکایت محمد بن علی بن عبدالله بن عباس ... برادرزاده ابوجعفر منصور ... [illegible]

... [illegible] ... منصور ... [illegible]

... [illegible] ...

[illegible]

حکایت [illegible]

حکایت [illegible]

آورده‌اند که [illegible]

حکایت [illegible]

آورده‌اند [illegible]

[illegible]

حکایت [illegible]

شمس المعالی قابوس وشمگیر [illegible] جرجان و طبرستان [illegible]

[illegible]

حکایت [illegible]

[illegible]

[illegible] که خلافت از دوده [illegible] منتقل کرد [illegible]
[illegible] که خلافت رسول الله [illegible] ابی طالب [illegible] از زمان رسول الله [illegible]
[illegible] بیعت کنند [illegible] سعادت دنیا و آخرت [illegible]
[illegible] امروز [illegible] عراق و شام [illegible]
[illegible] بتقدیم آن [illegible] مجموع سادات
[illegible] امام رضا [illegible]
[illegible]

[illegible] بسیار بوده [illegible] بهرام [illegible]
[illegible] بهرام [illegible] دختر [illegible]
[illegible] بهرام [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]

[illegible]

... دوات و قلم بیار تا سیلی بر روی ...

... دوات و قلم ...

[illegible]

[illegible]

بودم هر چه بود او را از کنبد انداختم و از پس در بایستادم و اعرابی بر بام رسیده [illegible]

[illegible]

حکایه [illegible]

[illegible]

کتابی تصنیف کرده [illegible] مفتاح النجاة موسوم [illegible] بحضرت [illegible] و از ظرفا [illegible] از اهل سبزوار [illegible]

میکردند که مردم ولایت [illegible] بسیار [illegible] و جزوی [illegible]

گفت [illegible] مردم [illegible] بسیار [illegible] چند [illegible]

مشغول شده و چنان [illegible] مردم [illegible] مردم [illegible]

قبول [illegible] کرد [illegible] مشهور [illegible]

[illegible] مردم [illegible] زبان [illegible] معتقد [illegible] شهر [illegible] قاضی شهر [illegible]

قاضی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عراق عرب در مسالک الممالک مسطور است که عراق عرب [illegible]

[illegible] از عقبهٔ حلوان تا [illegible]

[illegible]

[illegible]

بغداد از اقلیم سیوم است و ام البلاد عراق عرب [illegible]

[illegible]

بابل [illegible]

[illegible]

بصره از اقلیم سیوم است [illegible]

[illegible]

حله از اقلیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

سامره [illegible]

[illegible]

حلوان [illegible]

[illegible]

نعمانیه [illegible]

[illegible]

واسط از اقلیم سیوم است [illegible]

[illegible]

اصفهان [illegible]

[illegible]

اردستان [illegible]

تفرش [illegible]

زواره [illegible]

جرباذقان [illegible]

کمره [illegible]

خوانسار [illegible]

فراهان [illegible]

کهرود [illegible]

نطنز [illegible]

یزدخواست [illegible]

خرم آباد [illegible]

همدان [illegible]

درگزین [illegible]

رودآور [illegible]

نهاوند [illegible]

نائین و میبد [illegible]

ذکر بلاد آذربایجان

[illegible]

تومان تبریز [illegible]

غازان خان شهری ... [illegible] ... اوجان ... [illegible]

عمارت آن ... [illegible] ... بلوک اردبیل ... [illegible]

شهر ... اردبیل ... از اقلیم چهارم است ... [illegible]

[illegible]

خلخال ... [illegible]

[illegible]

دارالمرز ... شاهرود ... [illegible]

بلوک بیشکین ... [illegible]

اهر ... [illegible]

کلیبر ... [illegible]

بلوک خوی ... سلماس ... [illegible]

ارمی ... [illegible]

ساوج ... [illegible]

بلوک مراغه ... [illegible]

مرند ... [illegible]

اردوباد ... [illegible]

ولایت موغان ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

ولایت ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... سلطانیه [illegible] ... شهرزور [illegible] ... اهواز [illegible] ... جندی شاپور [illegible] ... شوش [illegible] ... عسکر مکرم [illegible] ... کرمان [illegible] ... شیراز [illegible] ... تومان [illegible]

ولایت [illegible] [illegible] ... دربند [illegible] ... استنبول [illegible] ... ولایت ارمن [illegible] ... ولایت دیار بکر و ربیعه [illegible] ... رقه [illegible] ... سماوه [illegible] ... نصیبین [illegible] ... ولایت کردستان [illegible] ... کرمانشاه [illegible] ... تبریز [illegible] ... ولایت خوزستان [illegible]

[illegible] مروان و [illegible] از توابع [illegible] کوره [illegible] شهری [illegible]

[illegible] دوم [illegible] اقلیم سیم [illegible] فیروزآباد [illegible]

[illegible] کوار [illegible]

[illegible] سیوند [illegible]

[illegible] کوره اصطخر [illegible]

[illegible] اقلید و سرمق [illegible]

[illegible] جزیره [illegible]

[illegible] ولایت کرمان [illegible] فارس [illegible] کازرون [illegible]

[illegible] کورد و کلا [illegible]

[illegible] نایین [illegible] ابرقوه از اقلیم سیم [illegible]

[illegible] بیضا شهری [illegible]

[illegible] فسا از اقلیم سیم [illegible]

[illegible] کوره شاپور خوره [illegible] کازرون [illegible]

[illegible] جهرم [illegible]

[illegible] کوره قباد خوره [illegible] ارجان [illegible]

[illegible] قلعه سعید [illegible]

[illegible] قلعه اصطخر و شکسته و اشکنوان [illegible]

چهار فرسنگ هوایش بغایت گرمست آبش از باران [illegible] **بحرین** از اقلیم دوم است و آن شهر در جزیره واقعست و آن جزیره میان بحر عمان و فارس افتاده است
[illegible] فرسنگ در [illegible] فرسنگ مساحت است و در آن جزیره نخلستان و آب روان و [illegible] است و از میوه‌ها [illegible] خرما بیشترست هوای بحرین بغایت گرم است [illegible]
[illegible] در مسالک الممالک مسطور است که [illegible] **وغوص در حاک** [illegible] دو جزیره معمورند **ولایت شبانکاره** و آن شش
موضعست مجموع گرمسیر [illegible] بولایات فارس و کرمان و بحر فارس پیوسته است [illegible]
شهر [illegible] **ایج و رونکان** [illegible]
خوش هوا است [illegible] **اصطهبانات** قصبه [illegible] **[illegible]**
ده قریه بزرگ [illegible] کرمان **تبریز و توابع** [illegible] **دارابجرد** از اقلیم سیم است [illegible]
[illegible]
دارد و [illegible] **اصطهبانات** [illegible]
[illegible]
[illegible] **ولایت کرمان و مکران** [illegible]
[illegible] **کرمان** [illegible]
کواشیر دار الملک کرمان است از اقلیم سیم [illegible] در تاریخ کرمان مشهور است [illegible]
[illegible] در کتاب سمط العلا آمده است [illegible]
[illegible]
[illegible] **بم** از اقلیم سیم است قلعه حصین [illegible] **جیرفت** از اقلیم سیم است [illegible] کرمان
[illegible] **سیرجان** از اقلیم
سیم است [illegible]
جیرفت [illegible] **هرمز** از اقلیم دوم و بغایت گرمسیر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **مغازه باوزن و کرمان و فیمات** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **ملک خلیستان** [illegible]
باصفهان می آید **[illegible]** از اقلیم سیم است و حاصلش غله و خرما است [illegible] **ولایت قهستان و نیمروز و آن دوست** [illegible]
هوای معتدل دارد [illegible]
[illegible] **سیستان** [illegible] از اقلیم سیم [illegible]
[illegible]
سگستان نام کرده [illegible]
[illegible]
[illegible] **قهستان** [illegible] **ترشیز** از اقلیم چهارم است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **تون** از اقلیم چهارم است [illegible]
[illegible]
[illegible] **جنابد** [illegible]

۱۰

[illegible] **[illegible]** ولایت [illegible]
[illegible]
[illegible] **[illegible]** [illegible] **[illegible]** از اقلیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از اقلیم چهارم است [illegible]
ساخته اند و حاصلش غله و زعفران و میوه [illegible] **[illegible]** ولایتیست [illegible]
[illegible] **[illegible]** شهری بزرگست و گرمسیر [illegible]
از اقلیم سیم است [illegible]
[illegible] **خراسان** [illegible] **غزنه** از اقلیم سیم است [illegible]
[illegible] **نیشابور** از اقلیم چهارم است [illegible]
که حاکم خراسان بود [illegible]
[illegible]
[illegible] دار السلطنه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عجایب المخلوقات [illegible]
[illegible]
[illegible] و قبچاق **مرو** از اقلیم چهارم است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **ابیورد** از اقلیم چهارم است [illegible]
[illegible] **خاوران** از اقلیم چهارم است [illegible]
[illegible]
[illegible] **سرخس** از اقلیم چهارم است [illegible]
[illegible]
مرو الرود از اقلیم چهارم است [illegible] **قلعه [illegible]** [illegible] **ولایت مازندران**
[illegible] **جرجان** از اقلیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **آمل** از اقلیم چهارم است [illegible]

[illegible] ... ولایت ماچین ... [illegible]

[illegible] ... ولایت چین ... [illegible]

[illegible] ... دیار بنگاله ... [illegible]

[illegible] ... ولایت ختا ... [illegible]

[illegible] ... ولایت خطا و ختن ... [illegible]

[illegible] ... ولایت کشمیر ... [illegible]

[illegible] ... دامغان شهری ... [illegible]

[illegible] ... بسطام ... [illegible]

[illegible] ... مملکت مغرب زمین ... [illegible]

[illegible] ... کبود جامه ... [illegible]

[illegible] ... ولایت طبرستان و مازندران ... [illegible]

[illegible] ... نهاوند ... [illegible]

[illegible] ... خرقان ... [illegible]

[illegible] ... سمنان ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

ولایت چین

[illegible]

ولایت نگاله و تهانه [illegible]

[illegible]

ولایت صقلاب

[illegible]

ولایت [illegible]

[illegible]

ولایت قرقیز و [illegible]

[illegible]

ولایت ختای

[illegible]

کشمیر

[illegible]

ولایت کابل

ولایت قندهار

ولایت مکران

[illegible]

ولایت هند

[illegible]

احمدآباد گجرات

[illegible]

ولایت یمن

[illegible]

مدینه عکه

ولایت شام

دمشق

طرطوس

حلب

انطاکیه

دیار فلسطین

دیار مصر

قلزم

ولایت افریقیه

۱۱۶

تاریخ مجمل از آدم ...

از اول آدم تا آخر نوح ... [illegible] ... پیشدادیان ... [illegible]

... هوشنگ ... [illegible] ... کیومرث ... [illegible]

... طهمورث ... جمشید ... ضحاک ... فریدون ... منوچهر ... نوذر ... [illegible]

... [illegible] ...

طبقه دوم کیانیان ... [illegible]

... [illegible] ...

طبقه سیم ... [illegible]

... [illegible] ...

طبقه چهارم ساسانیان ... [illegible]

... اردشیر ... شاپور ... هرمز ... بهرام ... [illegible] ... انوشروان عادل ... [illegible]

... [illegible] ...

معاویه ... یزید بن معاویه ... مروان حکم ... عبد الملک ... [illegible]

طبقه اول ... [illegible]

طبقه دوم ... [illegible]

طبقه سیم خلفای بنی عباس ... [illegible]

صاحب نزهة القلوب میگوید ... [illegible] ... در زمان سلطنت سلطان ابوسعید ... [illegible]

... [illegible] ...

صاحب حبیب السیر آورده ... سلطان حسین میرزا بایقرا ... [illegible]

... [illegible] ...

در بیان ابتداء ظهور صنعت کتابت و ابتدای کتابت اسماء الله تعالی و رسوم دیگر

[illegible]

المعتصم محمد بن هارون ... الواثق بالله ... المأمون عبدالله بن هارون ... الامین محمد بن هارون ... المهدی ... الهادی ...

المتوکل علی الله جعفر بن معتصم ... المنتصر بالله محمد بن متوکل ... المستعین بالله احمد بن معتصم ... المعتز بالله ابو عبدالله بن متوکل ... المهتدی بالله محمد بن واثق

المعتمد علی الله احمد بن متوکل ... المکتفی بالله علی بن معتضد ... المقتدر بن معتضد ... القاهر بالله محمد بن معتضد ... الراضی بالله احمد بن محمد بن المقتدر

المتقی بالله ابراهیم بن احمد بن المقتدر ... المستکفی بالله عبدالله بن علی بن احمد ... المطیع لله الفضل بن المقتدر ... الطایع لله عبدالکریم بن المطیع

القادر بالله احمد بن اسحق بن مقتدر ... المقتدی بامر الله ابو القاسم عبدالله بن محمد ... ابو العباس بن احمد بن المقتدی ... القائم بامر الله

ابو منصور الفضل بن المستظهر ... ابو جعفر بن منصور ... ابو القاسم عبدالله بن احمد ... ابو العباس بن احمد بن المقتدی ... مستعصم بالله

سلاطین و ملوک عظام که در ایام خلفای بنی عباس باستقلال در ممالک ایران و هند دارای ... شده اند ...

صفاریه سامانیه غزنویه دیالمه سلجوقیه سلغریه خوارزمیه مغولیه اول صفاریه ...

عمرو بن لیث ... طاهر بن محمد بن عمرو ... یعقوب بن لیث ...

[illegible]

قال الشعبي كنت في زمن [illegible] بواسط بجامعة [illegible] يوم الاضحى [illegible] فرأيت الحجاج بن يوسف الثقفي وقد اقبل
وعليه ثياب بيض [illegible] فصعد المنبر وسلم على الناس وخطب فقال في خطبته [illegible] صالح [illegible] عن ابي هريرة قال قال رسول الله
صلى الله عليه وآله [illegible] وذكر فضله لامير المؤمنين [illegible] فقلت في نفسي ما اعرف [illegible] بغضا لامير المؤمنين عليه السلام
ان قطع الحديث ولم يذكره فنزل عن المنبر قال الشعبي فرجعت الى منزلي فلا استقر [illegible] ويطرق الباب ويقول يا شعبي
اجب الامير فقلت في نفسي [illegible] هذا الوقت [illegible] ويقتلني فاغتسلت وتطيبت ولبست ثيابا [illegible]
مع الرسول [illegible] عليه السلام [illegible] الشعبي [illegible] نعم [illegible]
فقال الشعبي [illegible] قلت [illegible] فقلت في نفسي [illegible] هذا الوقت
[illegible] فقلت [illegible]
[illegible] قال [illegible] رسول الله [illegible] ثلاثا وستين سنة [illegible] اربعون سنة [illegible] صلى الله عليه وآله
[illegible] ثلاثا وستين وشهرا واحدا واحدى عشر يوما [illegible] الخلافة [illegible]
قال صدقت قال فكم عاش الخليفة ابو بكر قلت ثلاثا وستين سنة [illegible] ايام [illegible] الخلافة
[illegible] قال صدقت فكم عاش عمر بن الخطاب قلت ثلاثا وستين سنة وشهرا وسبعة ايام [illegible]
[illegible] قال صدقت فكم عاش عثمان بن عفان قال ثلاثا وثمانين سنة [illegible]
[illegible] سنين واربعة عشر يوما [illegible] قال صدقت فكم عاش [illegible] ثلاثا وستين
[illegible] خمس سنين وشهرا وسبعة وعشرين يوما [illegible]
[illegible] قال صدقت فكم عاش الحسن [illegible] وار[illegible] سنة [illegible] الخلافة [illegible] اشهر وعشرة ايام
[illegible] قال صدقت فكم عاش اخوه الحسين [illegible] قلت ثمانية وخمسين سنة [illegible] يوم [illegible] قلت يوم العاشر من محرم
بين الظهر والعصر [illegible] شمر بن ذي الجوشن [illegible]
[illegible] الحارث بن [illegible] الاشعث الكندي واخذ سيفه [illegible]
[illegible] قال صدقت يا شعبي [illegible] هذا قلت يوم عيد
[illegible] قلت [illegible] هذا اليوم [illegible]
[illegible] قال الشعبي [illegible]
[illegible] فقال الحجاج [illegible]
[illegible] قال الحجاج [illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] الحسن والحسين [illegible] ولد رسول الله [illegible]
[illegible] الرجل والله [illegible] الحسن و[illegible]
[illegible] قال الشعبي [illegible] الحجاج [illegible]
[illegible] فقال الحجاج [illegible]
[illegible] فقال الحجاج [illegible] نوح [illegible]
[illegible] الحسن [illegible] رسول الله [illegible]
لا [illegible] الحجاج والحمد لله [illegible]

باب [illegible] علي ابن ابي طالب [illegible] رسول الله صلى الله عليه وآله [illegible]
[illegible]
صاحب الحيوة [illegible]
[illegible] علي ابن ابي طالب [illegible]
[illegible]
[illegible] يا ابن ابي طالب [illegible] الله عز وجل [illegible]
ومن الناس من يشري نفسه ابتغاء مرضات الله والله رؤف بالعباد

[illegible]

فصل ان الشعل اذا [illegible] واذا [illegible]
والكرام اذا [illegible] تواضعوا واذا افتقروا [illegible]

عن الحسين [illegible] وكان [illegible] محمد بن الحنفية [illegible]
[illegible] فقال [illegible] يا سيدي [illegible]
[illegible] فقلت [illegible] الامام [illegible]
[illegible] فقال [illegible] فقال [illegible] الحسين عليه السلام
[illegible] الحجر الاسود [illegible]
[illegible] الحجر الاسود [illegible]
[illegible] الحجر الاسود [illegible]
[illegible] الامام [illegible] الحجر الاسود [illegible]
[illegible] وترك القول بالكيسانية

جاء يهودي الى علي عليه السلام فقال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

وروي ان الحجاج لما ولي [illegible] كتب الى اربعة من اكابر العلماء [illegible] فسأل كل واحد منهم سؤالا واحدا
[illegible] القضاء والقدر [illegible] احسن ما سمع عنده في القضاء والقدر [illegible]
امير المؤمنين [illegible] حيث سئل في القضاء والقدر [illegible]
[illegible] القضاء والقدر [illegible] امير المؤمنين [illegible] حيث سئل في القضاء
والقدر [illegible]
في القضاء والقدر [illegible] امير المؤمنين [illegible] سئل عن القضاء والقدر [illegible]
[illegible] في القضاء والقدر ما قال امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام
حيث سئل عن القضاء والقدر [illegible] قال [illegible]
[illegible] انتهى

ومن مجانين الكوفة البهلول قيل كان البهلول يوماً جالساً والصبيان يؤذونه وهو يقول لا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم

بعد [illegible] فقال او اهلا ... فقال [illegible] ولطف [illegible] حوب ... [illegible]

أشد على الكلبة لا أبالي [illegible] ... [illegible]

... الا اباب الناس ...

... وفي الطعام والشراب ... وشتم الصبيان يوماً ... [illegible]

لصغير ... فقال [illegible] ... [illegible]

... الصبيان

... قالت امرأة لا معلم ابن لها فقالت إن ابني لا يطيعني فأحب أن تخوفه وكان المعلم طويل اللحية فأخذ لحيته فقال [illegible]

... فقالت إنما قلت لك تخوفه ... فقال [illegible] العذاب ... [illegible]

... [illegible] فقال ... [illegible]

... انقطع ... [illegible] لا تستطيع تحبسها

... مثل سليمان بن داود

في كتاب الاحتجاج عن أبي جعفر الثاني عليه السلام أجوبة الخضر عليه السلام في الأمامات

من أمر الإنسان إذا نام أين تذهب روحه فإن روحه متعلقة بالريح والريح متعلقة بالهواء إلى وقت ما يتحرك صاحبها لليقظة فإن أذن الله برد تلك الروح على صاحبها جذبت تلك الروح الريح وجذبت تلك الريح الهواء فسكنت في بدن صاحبها وإن لم يأذن الله برد تلك الروح على صاحبها جذب الهواء الريح فجذبت الريح الروح فلم ترد على صاحبها إلى وقت ما يبعث وأما ما ذكرت من أمر الذكر والنسيان فإن قلب الرجل في حق وعلى الحق طبق فإن صلى الرجل عند ذلك على محمد وآل محمد صلاة تامة انكشف ذلك الطبق عن ذلك الحق فأضاء القلب وذكر الرجل ما كان نسي وإن هو لم يصل على محمد وآل محمد أو نقص من الصلاة عليهم انطبق ذلك الطبق على ذلك الحق فأظلم القلب ونسي الرجل ما كان ذكره وأما ما ذكرت من أمر المولود الذي يشبه أعمامه وأخواله فإن الرجل إذا أتى أهله فجامعها بقلب ساكن وعروق هادئة وبدن غير مضطرب فأسكنت تلك النطفة جوف الرحم خرج الولد يشبه أباه وأمه وإن هو أتاها بقلب غير ساكن وعروق غير هادئة وبدن مضطرب اضطربت تلك النطفة فوقعت في حال اضطرابها على بعض العروق فإن وقعت على عرق من عروق الأعمام أشبه الولد أعمامه وإن وقعت على عرق من عروق الأخوال أشبه الولد أخواله فقال الرجل أشهد أن لا إله إلا الله ...

رضوان اثاث نقل کرد از بهر داد حورانش دهند باده ز پیمانه مراد

غلمان ز ننگ ساز بطرب اعتقاد زمزم بهشت را گل ذوق شود زیاد

چون تکیه بر کناره کوثر کند علی

بهجت نبات عیش بحل المنیع داد تا جنس ... خاورنشین داد

بر کف ... نگارش نشین اید ... بر ... دهد

گر سایه بر درخت صنوبر کند علی

بهره خوری مجلس ز دو جبرئیل ... چون ... نهد تخت انما

گر ... بر نعل کرسی آید پیار کاه شرف تاج لافتا

زان بیشتر که خواهش افسر کند علی

روزی که ... دم تیغ دغا خورد وز ... تیر بر دژه ... دغا خورد

تا دفعه زهر دو طرف زخمها خورد پهلوی خصم ... زنبور قبا خورد

و ... چو دست بخجر کند علی

کفار ز الامان بخروشند چو خود خندق ... آه ... چو مجمره

آید کمال برج و زمین چرخ منظره زندان ... شود زدنیا ... کنگره

چون حمله ... بر خیبر کند علی

در ... چرخ ... گردد وز ... افتاده ... فضا ...

و ... دوران ... و ... شود ز ...

و ... نقش ره بتقریر کند علی

مشرق ... شود ... دو ... آید ... سیم ...

... تا ... انار خورشید کلنی شود ... ز برگ ...

... بجا ... کند علی

... ز ... زند بهم وز ... سوی عدم

سلطان ... حکم ... صدف عدم

تا ... علاج عضو کند علی

... ز ... میشود ... میشود

... میشود موج محیط حادثه خوابیده میشود

... چو لنگر کند علی

... ز ... نام ... عقل ... ز بزم ... ام

تا ... شود ... ز ... ... بانگ ...

... کند علی

... لطافت ... ... فضای ...

... موج ... ... جوالش ...

... کند علی

... گشته ... انقطاع چون ... شمشیر ...

... ز ... ... شعاع

... چو ... کند علی

در مجلسی ... بغل وز ... حکم ...

تا ... ازل ... ازل

چون ... کند علی

[illegible]

و من کلام سعدی

سل المصانع رکبا تهیم فی الفلوات

تو قدر آب چه دانی که در کنار فراتی

شبم به روی تو روز است و دیده‌ام به تو روشن

و ان هجرت سواء عشیتی و غداتی

اگر چه دیر بماندم امید بر نگرفتم

مضی الزمان و قلبی یقول انک آتی

من آن نیم که حلالات تو ام و شنیدم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و من کلام سعدی

[illegible]

[illegible]

ای آنکه کام خویش جهان را تو دیده گیر
در روی ارض سال چو نوح آرمیده گیر

بستان نو بباغ [illegible]
ایوان و قصر تا بفلک بر کشیده گیر

هر بنده که هست ز بلغار و چین و روم
آن جمله را بسیم و زر خود خریده گیر

هر گنج در خزانه که شاهان نهاده اند
آن گنج و آن خزانه بدست آوریده گیر

[illegible] اطلس [illegible]
پوشیده گیر و دوخته گیر و دریده گیر

هر اسپ تازی و زینهای زرنگار
بنشسته و بشرق و مغرب دویده گیر

خوبان سرو قامت دلدار [illegible]
سیب زنخ گرفته و لبها مکیده گیر

آواز عود و چنگ و رباب و صدای نی
[illegible] شنیده گیر

[illegible] مثنوی تمام

این مزرع جهان که ندارد بکس وفا
از ملک و مال خویش تمامی خریده گیر

سعدی تو مرغ زیرکی اندر قفس مثال
روزی قفس شکسته و مرغش پریده گیر